

«بیانیه ما»

www.iran-archive.com

اسبه‌ی مشترک کادرها و اعضا مبارز انفصالی حزب توده ایران

(از سه‌سازمان مهاجرت) .

فهرست

- مقدمه

- فصل اول

"انقلاب بیمن ۵۷ آشکارساز بحران نهانی جنبش کمونیستی ایران و بحران ارتانیک تاریخی
حزب توده‌ی ایران"

- فصل دوم

"یورش به حزب، سرآغاز مرحله‌ی کیفی بحران ارتانیک حزب"

- فصل سوم

"پلنوم ۱۸ تداوم بخش بحران ارتانیک و تشدید آن تا مرز فروپاشی حزب"

- فصل چهارم

"نمایش "کنفرانس ملی" نقطه‌ی بن‌بست تاریخی"

- فصل پنجم

"مبانی انفصال ما"

- فصل ششم

"ما چه می‌توانیم و به کجا می‌رویم؟"

پایان سخن

”بیانیه ما“*

کارگران و زحمتکشان مبارز ایران!
گردان‌های رزمنده‌ی طبقه‌ی کارگر ایران!
رفقای رزمنده و انقلابی توده‌ای!

حزب توده ایران پس از ۴۵ سال حیات خویش، اکنون در دوره‌ی تاریخی پس از انقلاب بهمن ۵۷، دچار بحرانی تمام عیار است. این بحران در متن ”چرخش بنیادی“ در اوضاع جهانی و در متن تحولات عمیق در تناسب قوا و در پیدایش صف بندی‌های نوین طبقاتی در داخل کشور، بصورت بحرانی آرگانیکی درآمده که باید آن را نقطه‌ی عطف در بحران مزمین حیات ۴۵ساله‌ی حزب و در واقع بحران جنبش کمونیستی ایران نام نهاد. شکست انقلاب بهمن و شکست مشی استراتژیک حزب مبنی بر اعتقاد به توان رهبری نیروهای غیرپرولتری برای انجام انقلاب ملی دموکراتیک و سمت‌گیری بسوی سوسیالیسم، نقطه‌ی چرخشی در گسترش بحران در حزب محسوب می‌شود که بویژه در شرایط تحولات عظیم جهانی، ابعاد تاریخی کسب می‌کند.

دوران ما، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم است و دهه‌ی هشتاد، نوعی نقطه‌ی چرخش در این تحول عظیم در تاریخ بشریت محسوب می‌شود. سوسیالیسم وارد مرحله‌ی کیفیتا نوینی در ساختمان خویش می‌گردد. جنبش کمونیستی و کارگری کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در برابر مسائل سرنوشت‌سازی چون ایجاد جبهه‌ی وسیع ضدانحصاری و تلفیق جنبش‌های دموکراتیک توده‌ای بویژه جنبش عظیم صلح با جنبش کارگری و نیز نبرد تعیین‌کننده با کلیه‌ی مظاهر رفرمیسم و ناسیونال کمونیسم و نیز مبارزه با گرایشات نفوذاشیستی قرار دارد. جنبش خلق‌های کشورهای ازبندرسته مرحله‌ی حساسی را از سر می‌گذارند که مضمون آن عبارت است از پایان یافتن دوران فروریزی سیستم استعماری امپریالیسم و ورود انقلابات ملی - دموکراتیک و آزادیبخش به عرصه‌ی اجتماعی و نبرد طبقاتی در ارتباط با شکل‌گیری تحولات ساختاری و قطب‌بندی طبقاتی جوامع مربوطه و درهم‌تنیده‌شدن مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری در یک روند واحد. شاخص این مرحله عبارت است از ژرفش گرایشات ضدسرمایه‌داری در جنبش‌های ضدامپریالیستی در کشورهای با رشد سرمایه‌داری و پیشروی قطعی بسوی سوسیالیسم در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی.

همه‌ی این تحولات عظیم در متن مبارزه‌ی مرگ و زندگی میان جنبش پرتوان صلح علیه نیروهای جنگ در سرتاسر گیتی صورت می‌پذیرد.

در گزارش سیاسی به کنگره‌ی ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی شرایط نوین چنین ترسیم شده: "بیست و هفتمین کنگره‌ی ح.ک.ا.ش در شرایط چرخش بنیادی در زندگی کشور و در مجموع در جهان معاصر تشکیل می‌گردد... وضع نه تنها در امور داخلی به نقطه‌ی چرخش رسیده، بلکه در مسائل خارجی نیز دگرگونی در امور جهانی آنچنان عمیق و پرمایه است که نیاز به ارزیابی مجدد و تحلیل همه‌جانبه دارد." (تاکید از ماست)

مضمون و گرایش عمده‌ی این "ارزیابی مجدد" و "تحلیل همه‌جانبه" را می‌توان در کلام دبیر کمیته‌ی حزبی مسکو در کنگره دید که می‌گوید: "در کنگره‌ی ۲۷ باز فضای آن روح بلشویکی و خوش‌بینی لنینی فراخوان برای مبارزه با کهنه و آنچه که منسوخ است وجود دارد." (تاکید از ماست)

ضرورت تدقیق تئوری انقلابی و نیز بازنگری به پراتیک در پهنه‌ی جهانی و از جمله در عرصه‌ی جنبش خلق‌های ازبند رسته را باید در ارتباط با همین "چرخش بنیادی" در جهان معاصر درک کرد. امروزه احزاب کمونیست و کارگری کشورهای واقع در حوزه‌ی جنبش خلق‌های ازبند رسته تلاش عظیمی را برای درک روندهای نو و بازنگری نقادانه به نقاط ضعف و قوت خویش در عرصه‌ی تئوری و پراتیک آغاز نموده‌اند. در میهن ما نیز یک جنبش نقطه‌ی تحولی فرارسیده است، تحولی که بیش از هر چیز باید آن را مرحله‌ای نوین در جنبش انقلابی کشور پس از تجربه‌ی عظیم انقلاب بهمن ۵۷ بمثابة‌ی پیش درآمدی بر انقلاب قطعی آتی جستجو کرده. مضمون مرحله‌ی نو عبارت است از آرایش نوین نیروهای طبقاتی و نمایندگان سیاسی آنها و خیزش طبقه‌ی کارگر ایران پیشاپیش جنبش عمومی خلق برای کسب قدرت سیاسی با تامین سرگردگی خویش بر انقلاب آتی و ویژگی لحظه‌ی حاضر، ضعف عامل ذهنی در برابر توضیح عاملی عینی است. جنبش سراسری نیرومند ضد جنگ و مبارزات وسیع کارگری به موازات ناتوانی عمیق رژیم سرپا بحران زده، توان بالقوه‌ی عظیمی برای تعرض در خود نهفته دارد. اما ضعف عامل ذهنی که خود را بویژه در پراکندگی و تفرقه میان نیروهای مدافع خلق و در درجه اول نیروهای طرفدار طبقه کارگر نشان می‌دهد، مانع بزرگی در راه از قوه به فعل درآمدن این توان بالقوه‌ی عظیم است. در یک چنین شرایطی، بازنگری نقادانه و بدور از مصلحت‌گرانی به تئوری و پراتیک گذشته و حال جنبش کمونیستی ایران جهت غلبه بر این پراکندگی با رجوع مجدد به احکام بنیادی مارکسیسم - لنینیسم و وظیفه‌ی تاخیرناپذیری محسوب می‌شود در این دور نبرد سرنوشت‌ساز، طبقه‌ی کارگر ایران تنها می‌تواند به آن نیروهای سیاسی متکی باشد که همچون بلشویک‌های روس با گذشته و تاریخ خود روشن و به دور از بیماریهای عمیق و مزمن انحرافات راست و "چپ" برخورد کرده، اعتماد طبقه و سپس توده‌ها را جلب کنند و راه آینده را ترسیم نموده و پیروزمندان آن را ببینند.

ما پراکندگی و ضعف عامل ذهنی را با وجود جنبش کارگری و توده‌ای نیرومند در میهن مان و بطور کلی با بلوغ عینی در تضاد می‌بینیم و بحران و مبارزه‌ی فراگیر ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی ایران را در جهت زایش و بالندگی، یعنی حل تضاد فوق‌الذکر می‌دانیم.

از اینرو جمع‌بندی بیروزی‌ها و شکست‌های جنبش کمونیستی ایران امری است که فراروی همه‌ی گردان‌های طبقه‌ی کارگر ایران قرار دارد. حزب توده ایران بمثابة قدیمی‌ترین جریان

جنبش کمونیستی ایران و به لحاظ سهم بزرگش در انحرافات، بزرگترین مسئولیت را در قبال برخورد با گذشته خویش دارد.

فصل اول انقلاب بهمن ۵۷ آشکارساز بحران نهانی جنبش کمونیستی ایران و بحران ارگانیک تاریخی حزب توده‌ی ایران

انقلاب بهمن هرچند شکست خورد اما چون هر انقلاب عظیم مردمی نقش خود را به‌مثابه "تمرین بزرگ همه‌خلقی" (به تعبیر لنین) و "لوگوموتیو تاریخ" (به تعبیر مارکس) بر تار و پود جامعه ایران برجای گذاشت.

در آستانه‌ی انقلاب بهمن ۵۷، ایران بدنبال اصلاحات ارضی نواستعماری و تعمیق روند تقسیم بین‌المللی کار سرمایه‌داری، کشوری با رشد متوسط سرمایه‌داری محسوب می‌شده. شیوه‌ی مسلط تولید سرمایه‌داری، و طبقه‌ی مسلط در ائتلاف طبقاتی حاکمیت بورژوازی در شکل الیگارشی مالی-صنعتی وابسته بوده. در یک چنین شرایطی که دو قطب اصلی جامعه معاصر یعنی پرولتاریا و بورژوازی در جامعه‌ی ما روند شکل‌گیری تاریخی خود را طی کرده بودند، حل تضاد عمده‌ی جامعه، یعنی تضاد خلق با امپریالیسم تنها از کانال تعمیق مبارزه‌ی طبقاتی علیه سرمایه‌داری امکان‌پذیر بود. این شرایط ایجاب می‌کرد که در قبال صف نیرومند بورژوازی ایران، وحدت سیاسی و ایدئولوژیک طبقه‌ی کارگر و به تبع آن وحدت سازمانی آن تأمین می‌شد تا مسئله قدرت سیاسی، نه به سود بورژوازی، بلکه به سود طبقه‌ی کارگر و متحدان طبیعی آن حل می‌گشت. مسئله مرکزی این بود که پراکندگی سیاسی و سازمانی طبقه‌ی کارگر قهراً راه را برای بورژوازی جهت غلبه بر امواج انقلاب، خالی می‌گذاشت و این خود یکی از مهم‌ترین عوامل شکست انقلاب محسوب می‌شده. به عبارت دیگر، در شرایط جامعه‌ی قطبی‌شده‌ی ایران، به لحاظ حضور مادی دو قطب اصلی جامعه‌ی حاضر، نیروهای بینابینی قادر به حیات مستقل از این دو قطب نبودند و جبراً سرگردانی بورژوازی بمعنای شکست انقلاب بود. به این علت می‌توان گفت که انقلاب بهمن قبل از هرچیز بخاطر پراکندگی ایدئولوژیک و سازمانی طبقه‌ی کارگر و عدم کسب قدرت سیاسی توسط او و متحدانش دچار شکست شده. اما به اعتقاد ما پراکندگی و تشتت در جبهه‌ی نیروهای طرفدار طبقه‌ی کارگر در آستانه‌ی انقلاب و پس از آن معلول یک سلسله عوامل عینی و ذهنی بود.

بررسی جامع و تحلیلی از روندهای انقلاب بهمن در چارچوب بیانیه نمی‌گنجد، لذا آن را به فرصت‌های بعدی موقوف می‌کنیم. در اینجا تنها ملاحظاتی آورده می‌شود که به روشن شدن مضمون بحران فعلی جنبش کمونیستی ایران کمک می‌کند.

که عمده‌ترین آنها را می‌توان در وجود بیماری‌های ناشی از انحرافات راست و "چپ" در جنبش کمونیستی ایران دید.

رشد بیماریهای اپورتونیزم چپ با بروز پدیده‌ی جهانی مائوئیسم و انعکاس قانونمند آن در ایران، درکنار مشی مبارزه مسلحانه جدا از توده، با آنهمه تنوع شدید در افشار مبنای کهنه و نو پس از اصلاحات ارضی امری طبیعی بود. این بیماریها بخاطر وجود اپورتونیزم راست و بی‌عملی حزب توده ایران، تأثیرات بیش از حد وسیعی برجای گذاشت که تا انقلاب بهمن ۵۷ نیز عوارض شدید خود را حفظ کرده از سوی دیگر، اپورتونیزم راست و رفرمیسم که بطور عمده در حزب توده‌ی ایران ریشه‌داشت، از یک سو به تشدید گرایشات آوانتوریستی چپ مساعدت می‌کرد و از سوی دیگر خود از عوامل موثر درسترونی ایده‌ای در برخورد به جنبش واقعا موجود جهت سمت‌دادن آن به سوی اهداف استراتژیک پرولتاریا می‌گشت، بقول لنین:

"آنارشیزم غالبا نوعی کیفر گناهان اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است. هر دوی این کج‌رویهای گریه، مکمل یکدیگر بوده‌اند." (لنین، بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم انتشارات حزب توده ایران، ص ۱۵)

فقر آگاهی‌های مارکسیستی در جامعه‌ی دیکتاتورزده‌ی ایران از یکسو و تحریفات اپورتونیستی حزب از تئوری انقلابی از سوی دیگر، بیش از پیش به تشنت فکری و لاجرم سازمانی مجموعه‌ی نیروهای طرفدار طبقه‌ی کارگر دامن می‌زد. مبارزه‌ی نظری و تبلیغاتی حزب علیه گرایشات چپ‌روانه که بیشتر ملهم از جنبش جهانی کمونیستی بود، در جای خود تأثیر خاص خویش را بر مبارزان راه طبقه‌ی کارگر برجای گذاشت و بطورکلی مبارزه علیه انحرافات چپ به وجه تشخیصی حزب توده ایران در جنبش کمونیستی ایران بدل شده. اما این مبارزه، با مبارزه‌ی قطعی با تمامی مظاهر اپورتونیزم راست و رفرمیسم در درون حزب و در برون در عرصه‌ی مشی سیاسی و استراتژیک بطور همزمان انجام نشد و عدم مبارزه با اپورتونیزم راست، این دین تاریخی ادا نشده‌ی جنبش کمونیستی ایران در متن ناتوانی فکری نیروهای بالنده‌ی چپ غیرتوده‌ای، کلاف سردرگمی را بوجود آورد و به نقطه‌ی بحران‌های آتی در جنبش کمونیستی و نیز تشدید بحران درون حزب بدل گشت. به این ترتیب، انقلاب بهمن ۵۷ تمامی ضعف‌های جنبش کمونیستی ایران را به سطح کشید و آنها را در معرض دید قرارداد. تجربه انقلاب بهمن نشان داد که جنبش کمونیستی ایران بخاطر آلودگی به انحرافات مزمن راست و "چپ" نمی‌توانست همچون بلشویک‌ها که در دوره‌ی مبارزه علیه انحرافات مذکور آبدیده شده بودند، نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر ایران را به انجام رساند. سهم بزرگ از این ناتوانی برعهده‌ی حزب توده‌ی ایران است که قدیمی‌ترین عنصر این مجموعه محسوب می‌شد.

جنبش چپ مارکسیستی - لنینیستی، علیرغم آلودگی به بیماریهای سکناریستی و ناسیونال کمونیستی و مظاهر مختلف انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی، درمجموع سیر بالنده‌ای طی کرد و توانست در پرتو درس‌های انقلاب بهمن و تجارب خونین خویش تا حد زیادی با این بیماریها مرزبندی نماید.

انقلاب بهمن درعین حال نشان داد که سیاست استراتژیک حزب که در جریان مبارزه‌ی فراکسیونیستی و بدون شناخت جامعه‌ی قطبی‌شده‌ی ایران تدوین و اجراگشت، دقیقا بعلت درهم‌ریختگی مرزبندی ایدئولوژیک با اپورتونیزم راست به یک مشی رفرمیستی بدل شد و به

جبهه‌سائی کامل در برابر نیروهای غیرپرولتری و از آن بدتر بورژوازی منجر گشت.

حزب توده‌ایران بدون سمت‌گیری تمام عیار و تمرکز کامل نیرو برای حل اساسی‌ترین مسئله‌ی انقلاب اجتماعی، یعنی کسب انقلابی قدرت سیاسی و بدون روشن کردن مضمون طبقاتی ائتلاف‌ها، "شرط اساسی تامین پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک" را ایجاد جبهه‌ی واحد کلیه‌ی نیروهای ملی و دموکراتیک" می‌داند. (اسناد و دیدگاهها - سند پلنوم ۱۵ - ص ۶۹) به این ترتیب بدون ارائه‌ی تعریف جامع طبقاتی از این "نیروهای ملی - دموکراتیک" و بدون تعیین مناسبات اساسی طبقات و ظرفیت انقلابی طبقه‌ی کارگر بمثابه‌ی عنصر سرکرده در هر ائتلاف دموکراتیک - پتانسیل‌های طبقات مختلف اجتماعی آنچنان مخدوش می‌گردد که گوئی تفاوت ماهوی میان اقشار و طبقات خلقی وجود ندارد. * طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی قطبی‌شده‌ی ایران که خود یکی از دو قطب اصلی جامعه را تشکیل داده، بعنوان جزئی از نیروهای درون جبهه‌ی واحد ضدامپریالیستی تنزل داده می‌شود و علیرغم تأیید نقش آن در گفتار، هیچ جا به ضرورت خدشه‌ناپذیر سرکردگی آن اشاره نمی‌شود. * *

تداوم این دیدگاه در عمل و در برخورد به جنبش، سرانجامی جز افزایش شدن شعار - جبهه‌ی متحد خلق برهبری امام خمینی، بمثابه تنها راه تداوم و پیروزی انقلاب (!) نداشته و نمی‌توانست داشته باشد. حزب هرگز اعلام نمی‌کند که بدون تامین سرکردگی پرولتاریا بر انقلاب ملی و دموکراتیک در دوران تاریخی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم انقلاب شکست خواهد خورد و ماهیت طبقاتی حاکمیت سرنوشت انقلاب را رقم خواهد زد. حزب در مبالغه در ظرفیت نیروهای غیرپرولتری حاکم و در تداوم گرایش رفرمیستی در کم‌بها دادن به نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر تا آنجا پیش می‌رود که گوئی این نیرو حتی قادر به برانداختن استثمار فرد از فرد می‌باشند:

"بگذارید همین عدالت اجتماعی که شما (منظور حزب جمهوری اسلامی است) بیانگر آن هستید و

* در برنامه‌ی حزب مصوب پلنوم ۱۵ در باره طبقه‌ی کارگر چنین می‌خوانیم: "طبقه‌ی کارگر به عامل موثرتر و مهم‌تری (تنها موثرتر!) در حیات اقتصادی - اجتماعی کشور بدل شده است. . . و این طبقه نقش پیوسته مهمتر و موثرتر (تنها موثرتر!) در حیات اقتصادی و اجتماعی ایفا خواهد کرد. . . (اسناد و دیدگاهها، اسناد پلنوم ۱۵ ص ۶۸۵، تأکید از ماست) نکته‌ی حالب اینست که همین نقشی ("موثرتر و مهمتر") عینا در طرح برنامه‌ی هیئت سیاسی پلنوم ۱۸ در "نامه مردم" شماره ۸۴ تکرار می‌گردد.

* در مقابل این جمع‌بندی حزب، احزاب برادره در جمع‌بندی تجارب خود به این نتیجه رسیده‌اند: "شرایط برای اجرای این مهم (یعنی برنامه‌ی انقلاب دموکراتیک و ملی) تنها بوسیله سوسیالیسم و نیروهای آگاه آن و تنها زمانی تامین می‌شود که طبقه‌ی کارگر رهبری انقلاب دموکراتیک ملی و مواضع اصلی در اتحاد طبقاتی دموکراتیک - انقلابی روند انقلابی را کسب کند." (منتخبی از سخنرانی‌ها و گزارشات کنفرانس علمی بین‌المللی برلین اکتبر ۸۰، ص ۲۴-۲۵ سخنرانی س. سعد عضو م.ح.ک. لبنان)

قانون اساسی آن را تصریح کرده، یعنی برانداختن استثمار فرد از فرد را با هم پیاده کنیم...»
(پرسش و پاسخ، ۲۳ آذر ۶۰)

به این ترتیب مشی رفرمیستی حزب و شکست آن در انقلاب، در کنار تشتت فکری در نیروهای مختلف جنبش کمونیستی، به بحران فعلی در این جنبش منجر می‌گردد. به اعتقاد ما شاخص این بحران عبارت است از خلا مشی استراتژیک پرولتاریا برای انقلاب آتی. مانع اساسی در تدوین مشی، در شرایطی که مرزبندی با انحرافات "چپ" در کلیت خود صورت گرفته، وجود رسوبات اندیشه‌های رفرمیستی و ژرایشات اپورتونیستی در جنبش می‌باشد. بدون در نظر گرفتن ماهیت مرحله‌ی انقلاب و سرشت حاکمیت ناشی از آن و صرفاً تکیه بر برنامه‌ی اجتماعی - اقتصادی و نادیده گرفتن نیروهای طبقاتی اجراکننده‌ی آن، تدوین استراتژی واقعی پرولتری غیرممکن است.

اگر بخواهیم درس‌های انقلاب بهمن در عرصه‌ی جنبش کمونیستی را ترازبندی کنیم، باید بگوئیم که انقلاب بهمن همه‌ی بیماریهای مژمن را به سطح کشید و برای حل آنها شرط بنیادی زیرین را قرارداد:

مرزبندی قطعی با اپورتونیسم راست و رفرمیسم از سوئی و تکمیل مرزبندی با انحرافات چپ از سوی دیگر، با رجوع مجدد به لنین کبیر در پرتو درس‌های جنبش جهانی و جنبش انقلابی در دو دهه اخیر،

فصل دوم

بیورش به حزب، سرآغاز مرحله‌ی کیفی بحران ارگانیک حزب

واقعیت این است که بیورش به حزب از سوی رژیم ج.ا.ایرانی صف‌بندی‌های درونی‌اش بن‌بست محتوم خط استراتژیک حزب مبنی بر "تشکیل جبهه‌ی متحد خلق به رهبری امام خمینی" و اصولاً برداشت تئوریک رهبری حزب از تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی و انطباق نادرست آن بر شرایط مشخص ایران را نشان داد.

این بیورش تفاوت‌جاشی با بیورش عادی ارتجاع به حزب انقلابی مارکسیست - لنینیست داشت. لنین می‌آموزد:

"احزاب انقلابی باید دانش خود را تکمیل کنند، شیوه‌ی عرض را آموخته و اینک این دانش را با دانش دیگری یعنی چگونگی شیوه‌ی صحیح‌تر عقب‌نشینی درآمیزند... از میان تمام احزاب شکست‌خورده‌ی اپوزیسیون انقلابی، بلشویک‌ها عقب‌نشینی خود را از همه منظم‌تر و با حداقل زیان برای ارتش خود و حداکثر حفظ هسته‌ی آن و کمترین تصفیه و انشعاب (از نظر عمق و زیان‌پذیری آن) و کمترین ضعف روحی انجام دادند." (بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم - چاپ فارسی انتشارات حزب توده‌ی ایران، ص ۱۲)

حزب توده ایران بدلیل بحران مزمن ساختاری درون خویش یکبار دیگر دچار عقب‌نشینی هزیمت‌بار گشت و عملاً نتوانست به شیوه‌ی بلشویکی، شکست را تحمل کرده و در برابر توده‌ها دچار بی‌اعتمادی نگردد. علل اساسی این پدیده را باید قبل از هرچیز در وجود اپورتونیسم مزمن سیاسی و بوروکراتیسم حاد تشکیلاتی و عدم مرزبندی قطعی با اشتباهات گذشته از سوی حزب دانست. شیوه مبارزه درون حزبی در سالهای دهه‌ی ۵۰ همچون گذشته، بدون اتکا بر قضاوت مستقل توده‌ی حزبی و تمامی توده‌های خلق و تنها با اهرم بوروکراتیسم تشکیلاتی و فراکسیون‌سیم متداول در حزب صورت گرفت. دوری از جنبش واقعا موجود و ناتوانی در شناخت تار و پود جامعه به برداشت نادرست از تئوری انقلابی و نیز عدم انطباق خلاق آن بر شرایط مشخص جامعه‌ی ایران منجر شده استراتژی حزب در انقلاب بهمن که بر مبنای برنامه‌ی سال ۵۴ استوار بود، بهمین علت در مجموع خود، آلوده به گرایش توقف‌ناپذیری به دنباله‌روی، ناتوانی در درک ضرورت کسب قدرت از پائین، به نمایندگی از طبقه‌ی کارگر، جبهه‌سائی در برابر نیروهای غیرپرولتری و توهم‌پرآکنی در مورد توان انقلابی آنها، مخدوش کردن مرز آگاهی کمونیستی با مشرب‌های غیرپرولتری و غیره... بوده. بوروکراتیسم تشکیلاتی و کیش فردپرستی که خود محصول مبارزه‌ی درون حزبی عقیم و بدور از قضاوت مستقل بدنه بود، بنوبه‌ی خود موجب عدم پیدایش مکانیزمهای ضرور برای انعکاس نظرات توده‌ی حزبی در مشی حزب می‌گشت و این امر مانع اصلاح مشی عمیقا رفرمیستی و راست‌روانه حزب در جریان تحولات انقلاب بهمن از سوی توده‌ی حزبی شد و حزب را در جریان یورش دشمن، به مرز فاجعه‌ی هستی‌سوز کشاند.

جوهر مشی حزب در جریان انقلاب بهمن که در شعار "جبهه‌ی متحد خلق رهبری امام خمینی" تبلور یافت، عبارت بود از بی‌اعتمادی به نقش تاریخ‌ساز طبقه‌ی کارگر و ضرورت خدشه‌ناپذیر سرکردگی آن بمثابة تنها تضمین پیروزی و تداوم انقلاب، قربانی کردن منافع استراتژیک در برابر منافع تاکتیکی و قهرا مخدوش کردن مرز میان متحدان استراتژیک و متحدان موقت و در نهایت مرز بین متحدان و دشمنان طبقاتی. عمق خطای استراتژیک حزب را در این کلمات می‌توان مشاهده کرد:

"... ما اعلام کردیم که پشتیبانی حزب توده‌ی ایران از خط ضدامپریالیستی و مردمی امام خمینی جنبه‌ی استراتژیک دارد، این مطلب با نهایت صراحت در اعلامیه پلنوم شانزدهم ما در همان روزهای اول انقلاب آمده است." (پرسش و پاسخ - ۳۰ آذر ۶۰ - ص ۱۸)

و در جای دیگر:

"... بنظر ما برای پیروزی انقلاب ایران تنها یکراه وجود دارد و آن پیروی بی‌چون و چرا از خط ضدامپریالیستی و خلقی امام خمینی است." (اعلامیه ک.م.م. بمناسبت عزل بنی‌صدر) (تاکید از ماست.)

رهبری حزب این چنین پرولتاریا را دعوت به "پیروی بی‌چون و چرا" از رهبری غیرپرولتری (صرف‌نظر از اینکه حتی انقلابی می‌بود) می‌کرد، دعوتی که با روح مانیفست حزب کمونیست و کلیه مضامین تئوری انقلابی مارکسیستی لنینیستی مغایرت داشت. رهبری حزب در برخورد استراتژیک به جنبش واقعا موجود که تنها در پرتو درک انقلابی از وظایف پرولتاریا و پیشاهنگ سیاسی‌اش در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از انحراف مصون می‌ماند،

مشی عمیقاً رفرمیستی اپورتونیستی را در پیش گرفت. عواملی از قبیل فقر آگاهی‌های مارکسیستی لنینیستی در جامعهی دیکتاتورزده، یکسونگری و نگرش غرض‌آلود رهبری حزب به تنوع نقطه‌نظرات در جنبش جهانی کمونیستی و سانسور نظرات نوین از جمله اسناد کنفرانس ۱۹۸۰ برلین و کیش فردپرستی لجام‌گسیخته باعث شدند که تنها پس از یورش دشمن و تنها پس از آن، عمق خطای استراتژیک حزب روشن گردد و توده‌ی حزبی در حالتی بهت‌زده به استقبال آینده برود. کمیته مرکزی در فاصله‌ی یورش اول و دوم، هنگامیکه گروه اول رهبری در زندان‌ها در زیر شکنجه قرار داشتند، در اعلامیه خود در خصوص دستگیری رهبری و کادرهای حزب، "آخرین و مهم‌ترین هدف طراحان واقعی و پشت‌پرده‌ی هجوم به حزب توده‌ایران" را "ایجاد بی‌ثباتی و زمینه‌چینی برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران" می‌داند! حکام همین جمهوری اسلامی رهبران حزب را به مسلخ کشانده‌اند اما کمیته مرکزی "متأسف" است از اینکه "به اعتبار و امانت مقامات جمهوری اسلامی لطمه وارد شده است." (راه‌توده - شماره ۲۲ - اعلامیه ک. م. ح. ه. ت. ۱۰)

یورش ۷ اردیبهشت و حادثه ۱۰ اردیبهشت ۶۲ بحران در مشی سیاسی و تشکیلاتی نهفته در تاریخ حزب را به سطح می‌کشاند و حزب با ازدست‌دادن نهاد رهبری و بدنه‌ی سازمانی و با به بن‌بست رسیدن مشی استراتژیک خویش وارد مرحله نوینی از بحران خود، یعنی بحران ارگانیک می‌گردد.

کمیته برون مرزی متشکل از عده‌ای از بقایای اعضا کمیته مرکزی و کادرهای مهاجرت، وظیفه‌ی رهبری حزب در حال عقب‌نشینی هزیمت‌بار را برعهده گرفت. کمیته برون مرزی ارگان ناتوان و بی‌ابتکاری بود که به دلائل تاریخی نخواست و نتوانست عقب‌نشینی کادرها و اعضا حزب را به یک عقب‌نشینی منظم بدل کند. کمیته برون مرزی با تمام ارگانهای تبلیغاتی خود حتی یک رهنمود روشن تشکیلاتی برای جلوگیری از مهاجرت‌های بی‌رویه و مقابله با تهدیدات دادستانی مبنی بر معرفی کردن اعضا و هواداران نتوانست ارائه کند. امروز هنگامیکه از فراز حوادث به پیکر کمیته برون مرزی می‌نگریم، ناتوانی تاریخی و محتوم آن امری بدیهی بنظر می‌رسد. اما در آن هنگام برای کادرها و اعضا مبارز حزب که در داخل به فعالیت خود ادامه می‌دادند و نیز برای آنهایی که بر اثر شکست چاره‌ناپذیر به مهاجرت اجباری دست زده بودند، هرروزه‌ای برای احیا حزب غنیمتی بحساب می‌آمد. اما کمیته برون مرزی و جانشین آن یعنی هیئت سیاسی منتخب پلنوم ۱۸، حامل و وارث بحران عمیقی بودند که با یک عمل جراحی جسورانه و انقلابی قابل حل بوده. ما تمامی اقدامات زیان‌آور کمیته برون مرزی و بویژه ابهام‌گویی آن در مورد نحوه‌ی برخورد به اعلامیه‌ی دادستانی و تناقض‌گویی‌های ارگان آن "راه‌توده" را، حلقه‌ای جدائی‌ناپذیر از بحران ارگانیک حزب می‌دانیم و آنها را نتیجه محتوم اقدامات جریانی می‌دانیم که در تار و پود حزب توده‌ایران ریشه دوانده است: اپورتونیسم راست

در مباحث کنفرانس برلین، هرمان آکسن از حزب سوسیالیست متحد آلمان ضمن سخنرانی خویش خطاب به شرکت‌کنندگان اظهار داشت: ... ما حداکثر تلاشمان را بکار خواهیم بست تا حزب و مردم خویش را بخوبی با مضمون ارزشمند این کنفرانس آشنا سازیم. من تصور می‌کنم که شما هم همین کار را خواهید کرد و احزاب و سازمانهای کشور خود را از مضمون این کنفرانس و حاصل پیروزمند آن مطلع خواهید ساخت." (اسناد کنفرانس برلین - ص ۸۷ و ۸۸)

فصل سوم

“پلنوم ۱۸ تداوم بحران ارگانیک و تشدید آن تا مرز فروپاشی حزب”

پلنوم ۱۸ در یک چنین کلاف سردرگم و در شرایط تشمت و پراکندگی فکری و سازمانی و درست در لحظه‌ای که کادرها و اعضا حزب بمثابه گرانبهاترین سرمایه‌ی باقیمانده‌ی حزب می‌بایست نقش تاریخی خود را ایفا می‌کردند، در شرایط غیبت اجباری آنها، عمدتاً با شرکت معدود افراد باقیمانده از “مهاجرت سابق” که کوچکترین شناختی از مسائل حاد حزب و جنبش نداشتند، تشکیل شده پلنوم بدلیل ضعف تاریخی ترکیب خود که در تمام مصوبات آن مهر و نشان خود را زد، بهیچ‌وجه نخواست و نتوانست به مرکزی‌ترین سوال در برابر حزب یعنی حداقل تحلیل اولیه‌ای از روند شکست پاسخ دهد. وظیفه‌ی مرکزی و بنیادی که در برابر این پلنوم قرار داده شده عبارت بود از بازسازی نهاد “رهبری” بعنوان اولین قدم در راه احیا حزب. ضعف بینشی و شیفتگی غم‌انگیز مجموعه‌ی حزب به احکام جزمی و بی‌روح و سیطره‌ی خفقان‌آور بوروکراتیسم تشکیلاتی مانع شکل‌گیری سریع نطفه‌های اصولی پاسخ‌تئوریک و تشکیلاتی به حلقه‌های شکست می‌شده بی‌چهرگی سیاسی و سلطه‌ی تفکر اپورتونیستی و غلبه‌ی مقاومت‌ناپذیر سلطه‌طلبی بوروکراتیک و تمایلات سنتی فراکسیونبستی و بی‌توجهی نخوت‌بار به خردجمعی توده‌ی حزبی که بر اندیشه و پراتیک مجموعه‌ی هیئت‌سیاسی حاکم بود، به زنجیره‌ی گسست‌ناپذیر بحران ارگانیک حزب، حلقه‌ی جدیدی بنام “هیئت‌سیاسی منتخب پلنوم ۱۸” اضافه کرد. در یک‌چنین شرایطی، اتکا به کادرها و اعضا حزب که از آتش یک انقلاب عظیم بیرون آمده بودند و تنها عنصر مستعد برای درک روندهای نو محسوب می‌شدند، به راه برون‌رفت از این بحران می‌توانست کمک موثری کند. از همین رو اعلام موقتی بودن هیئت‌سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ و اعلام رسی تدارک برای تشکیل پلنوم وسیع در اسرع وقت می‌بایستی در سرفصل اولین مصوبات پلنوم ۱۸ گنجانده می‌شده، راه موثری برای کاهش روند دامن‌گستر بحران اعتماد در حزب همین اقدام بود. پلنوم ۱۸ بایستی با درک این حکم‌لنبنی که در شرایط تشمت فکری، تمرکز تشکیلاتی محال است، تدارک جهت بررسی سیاست گذشته‌ی حزب و تدوین مشی استراتژیک آن با تجهیز همه‌جانبه ایده‌های کادرها و اعضا را بعنوان یک وظیفه تأخیرناپذیر سیاسی و دارای اهمیت عظیم سازمانی در دستور کار خود قرار می‌داد. اما مصوبات سیاسی پلنوم ۱۸، آمیزه‌ای غریب از التقات و ابهام‌گویی‌های کشنده و بحران‌زا بود و در هیچ‌جا، حتی اشاره‌ای به پدیده‌ای بنام اشتباه و خطا در سیاست حزب نشده. گویی میان پلنوم ۱۸ و حداقل ۲ پلنوم قبلی

از آن، خلا تاریخ وجود داشته و اصولاً مقوله‌ای بنام پلنوم ۱۶ و ۱۷ قابل بررسی حداقل اجمالی و اولیه نیستند. *

هیئت سیاسی ۵ نفره، با تمامی تضاد عمیق خود با ضرورت‌های زمان، مجری فرامین پلنومی بود که برای هیچیک از مسائل حاد سیاسی، نظری و تشکیلاتی، ساده‌ترین پاسخ‌ها را نداشت. هیئت سیاسی که در برابر تجارب و خصائل انقلابی بخش اعظم کادرها و اعضاء حزب تنها در پی کسب اعتبار برای ترکیب خود بود، بزودی نشان داد که خود را موقت نمی‌داند و چنان عمل کرد که گوئی از هر مشاوره‌ای، بویژه مشاوره‌ی سازمان یافته (و نه در اتاقهای دربسته) یا کادرها (و نه تنها با آنها، بلکه با اعضاء مشاور انقلابی کمیته مرکزی) بی‌نیاز است، بر کلیه‌ی مسائل فکری و نظری جنبش تسلط دارد، بر همه رموز کار تشکیلاتی و مقابله با ترندهای پلیسی آگاه است و در یک کلام نماینده‌ی تمام‌عیار اکثریت درون حزبی در برابر اقلیت "غیرمومن" به آرمانهای حزب می‌باشد. عناصر تشکیل دهنده‌ی هیئت سیاسی بسرعت به شیوه‌ی متداول زندگی درون حزبی یعنی فراکسیون‌بندی و تنیدن تارهای ظریف و پنهان فراکسیون شخصی خویش متوسل شدند و در مجموع فراکسیون "بزرگ و سرتاسری" کل هیئت سیاسی در برابر "بقیه‌ی حزب" را تشکیل دادند. باین ترتیب، هیئت سیاسی بمثابه تجسم مادی اپورتونیسیم و فراکسیون‌بندی و تداوم بخش انحرافات گذشته در داخل حزب، بسرعت در برابر کادرها و اعضا انقلابی که سودای دیگری خلاف روش هیئت سیاسی جهت احیا حزب با درس‌گیری از اشتباهات گذشته درس داشتند قرار گرفت، فعالیت هیئت سیاسی را در دو گستره‌ی تشکیلاتی و سیاسی بررسی می‌کنیم:

الف - مشی تشکیلاتی: استراتژی تشکیلاتی هیئت سیاسی که با انحلال ضمنی هسته‌ها و گروه‌های دارای استقلال فکری از جمله کمیته داخلی و بنیانگذاری سازمان‌های ناتوان، بی‌اعتبار و بیمار مهاجرت بدون معیارهای روشن در انتخاب مسئولین آغاز شد و با میدان دادن به عناصر "فرقه‌ای" گسترش یافت، تنها در خدمت مبارزه‌ی درون‌حزبی به شیوه‌ی مرسوم قرارداد است و نه در خدمت احیا سازمان‌های حزبی داخل. این استراتژی چیزی نبود جز تصفیه‌ی تدریجی و اعلام‌نشده‌ی بدنه‌ی حزب از کادرها و اعضا انقلابی پرشور. این تصفیه که به شیوه‌های متنوع از اخراج از بالا یا با اتکا به بقیه‌ی اعضا بعنوان چماق علیه "منتقدین" گرفته تا اخراج بخاطر انتخاب محل سکونت بدون ذکر دلیل قانع‌کننده و اشکال دیگر صورت گرفت، با ارتقادات و حمایت از عناصر گوش‌بفرمان و مطیع که آگاهانه یا ناآگاهانه حاضر به سرکوب هر نوع انتقاد بدون درک محتوای واقعی آن بودند، همراه بود. به این ترتیب هیئت سیاسی نام‌بدگام و مرحله به مرحله هدف به تامین "اکثریت" دلخواه خویش در بدنه نزدیک شده. هر نوع انتقاد صرف‌نظر از نیت طرح‌کننده‌ی آن در مقوله‌ی "انتقاد بریدگان پس از شکست" یا "انتقاد مرتدین از انترناسیونالیسم" یا "فراکسیون‌بندی" یا "ماجراجو و آنارشیزم" قرار گرفت و در بهترین حالت بی‌سروصدا مسکوت گذاشته شده. برای حزبی که شکستی همه‌جانبه بویژه در مشی استراتژیک را متحمل شده بود، سازماندهی جهت طرازیبندی انتقادات و نظرات کادرها و اعضا که از کوره‌ی این شکست بیرون آمده بودند ضرورت حاد و بلادرنگ داشت، اما هیئت سیاسی عکس این وظیفه

* بررسی جامع احکام پلنوم ۱۸ و همچنین پلنوم‌های ۱۶ و ۱۷ و ارتباط دیالکتیکی آنها با روند تلاشی حزب از وظایف آتی ماست و ذکر آن در بیانیه ما نمی‌گنجد.

عمل کرد و نه تنها بحران اعتماد درون حزب را تشدید نمود، بلکه به امر تدارک برای پاسخگویی به گذشته جهت جلب اعتماد توده‌های خلق ضربه‌ی جبران‌ناپذیر و خردکننده‌ای وارد کرد و بسیاری فرصت‌ها را بریاد داد. هیئت سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ بجای آماده‌سازی ایده‌های کادرها و اعضا و تجهیز آنها با آخرین دستاوردهای تئوریک و نظری جنبش جهانی کمونیستی و سوسیالیسم واقعا موجود، سیاست سانسور نشریات را در پیش گرفت و عملا کوچکترین تلاشی برای سازماندهی انرژی جوشان کادرها و اعضا برای کار آموزشی بخرج نداد. *

بی‌اصولی، ستردگی خطوط کار، بی‌عملی و عمل ستیزی به بهانه‌های واهی و غیرقابل قبول، سرکوب نظرات انتقادی و حاملین آنها، ایجاد شبکه‌ی مخفی خیرگیری از "منتقدین هیئت سیاسی" و... بحران اعتماد درون حزب را شدید و شدیدتر کرده و هموارات آن هیئت سیاسی روزبروز بیشتر به چماق اساسنامه که خود به دو قسمت مجزا سلاخی شده بود توسل جست. از بخش "حقوق اعضا" در اساسنامه هیچ سایه‌ای در مناسبات درون حزبی باقی نماند و تنها بخش "وظایف اعضا" و "حقوق و اختیارات رهبری" برای سرکوب کادرها و اعضا مورد بهره‌برداری کامل قرار گرفت. روزبروز محیط درون حزبی مسموم‌تر شد و مبارزه قانونمند لنینی و درون حزبی که قبلا هم در حزب به شیوه‌ی فرانکسیون‌های مخفی و محترم زیرپا گذاشته می‌شد، این بار با مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر به خشن‌ترین شکل از مجرای خود خارج گشت.

اطاعت بی‌چون و چرا از هیئت سیاسی ۵ نفره، بی‌عملی، ناتوانی در دیدن کمبودها و نقائص و ناهنجاریها، استعداد در پرورنده‌سازی علیه‌اعضا "مسئله‌دار"، توانائی در انطباق با فرانکسیون‌بسم و فرانکسیون هیئت سیاسی و استعداد در زد و بندهای پشت‌پرده، توانائی در گرفتن "امتیازات" در ازای "امتیازدهی"، بی‌چهرگی سیاسی و... اینها بود عبارهای هیئت‌سیاسی برای "انتخاب" کادرها و اعضا دلخواه خویش. زندگی سه‌ساله در مهاجرت اینرا به فرد فرد رفقای مبارز ثابت‌کرد، با این روش‌ها و معیارها نمی‌توان سازگار شد. تاریخ زندگی احزاب انقلابی نشان‌داده که اعمال چنین روشهای ضدلنینی، مناسب‌ترین فضا را برای رخنه‌ی عناصر ناسالم و مستعد در ارکان رهبری فراهم می‌کند و اعتماد درون حزبی، این بنیادی‌ترین گهر یک حزب انقلابی را نابود می‌سازد.

مشئ تشکیلاتی هیئت سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ عبارت بود از بی‌عملی و عمل‌ستیزی، مشئ رکود و انجماد، مشئ فروپاشی هسته‌های داخلی، مشئ بی‌تصفیه‌ی حزب از مردان عمل و عناصر روشن بین و مشئ تاملین "اکثریت" بی‌باوران کم‌آگاه و بی‌چهرگان، مشئ کدر کردن قضاوت مستقل بدنه و در یک کلام مشئ مرکزیت بوروکراتیک ضدلنینی. این مشئ به تنها به امر تمرکز نیروی حزب و انضباط دروسی آن کمک نکرد، بلکه برعکس ارکان سانسورالیسم در حزب را به مرز اضمحلال کامل کشانید.

ب - مشئ سیاسی و نگرش تئوریک: در عرصه‌ی سیاسی، مشئ هیئت سیاسی ۵ نفره (و در واقع هیئت دبیران ۳ نفره) چیزی نبود جز "تکامل خلاق"! تناقض‌گویی‌ها و ابهام‌گراییهای عمدی و نکته‌ی غم‌انگیزی است که در سازمانهای حزبی مهاجرت ما، در ابتدا حتی از تهیه‌ی نشریات گروههای سیاسی دیگر به بهانه‌های واهی و با انگیزه‌ی "مراقبت از اعضا در برابر انحرافات" خودداری می‌شد و نشریات یومیه نیز دائما در معرض سانسور قرار داشت.

چاره‌ناپذیر بنوم ۱۸. هیئت سیاسی ۳ سال پس از یورش، در شرایطی که مجموعه‌ی حزب در برابر سوالات بی‌شمار زحمتکشان درقبال اشتباهات و انحرافات قرارداداشت و عملا در برابر تبلیغات دشمن طبقاتی خلع سلاح بود، با تناقض‌گوئی‌های غم‌انگیز خود در ارگان مرکزی و در اعلامیه‌ها و سایر نشریات، حیثیت حزب در میان توده‌ها را به نازل‌ترین سطح تنزل داد.

لنین به نقل از نامه‌ی ۳ سال به مارکس می‌گوید:
 "بزرگترین گناه ناتوانی حزب، موضع‌گیری مبهم و سردگی خطوط مرزی دقیق و روشن آنست." (چه باید کرد. چاپ فارسی ح.ت. ۱۳ ص ۱۱۳)

حزب تحت "هدایت" هیئت سیاسی این چنین ناتوان است و این ناتوانی بنویهی خود محصول چیزی نیست جز وحشت بیکران از برخورد به گذشته و رجوع به اشتباهات حزب از سوی "وارثان بلامنازع حزب". لنین معیار جدی بودن یک حزب سیاسی و معیار اعتماد توده‌ها به آنرا چنین بیان می‌کند:

"روشی که یک حزب سیاسی نسبت به خطاهای خود اتخاذ می‌کند مهم‌ترین و قطعی‌ترین ملاک سنجش جدی بودن حزب و اجرای وظایف وی نسبت به طبقه‌ی خود و توده‌ی زحمتکشان در عمل است. اعتراف علنی به اشتباه خود، کشف علل آن، تجزیه تحلیل موقعیتی که این اشتباه زائیده‌ی آن است، مطالعه‌ی دقیق برای رفع این اشتباه. این است علامت جدی بودن یک حزب، این است علامت اجرای وظایف حزبی، این است آموزش و پرورش طبقه و سپس توده‌ها." (بیماری کودکی - چاپ فارسی - مسکو ۱۹۸۴ ص ۷۸ و ۷۹) (تاکید از ماست)

هیئت سیاسی و مجموعه‌ی حول و حوش آن، حاضر به هر گذشت و دادن هر نوع امتیازی هست جز "اعتراف علنی به اشتباه" و بویژه "تجزیه و تحلیل علل زاینده‌ی اشتباهات". زیرا وارثان اپورتونیسم کهنه و مزمن در حزب بخوبی می‌دانند که منشا و علل زاینده‌ی اشتباهات حزب چیست و رفع این عوامل و علل مرگ سیاسی موجودیت آنهاست. برای اینان رویگردانی طبقه و توده‌های زحمتکش از حزب اهمیتی ندارد، چرا که آنان مدت‌هاست که پیوستگی خود را به طبقه و خلق از کف داده‌اند و بهمین علت بدون هیچگونه مسئولیتی "نامه‌مردم" را به عرصه‌ی تاخت و تاز نظرات و عقاید متضاد و ابهام‌سازدر توده‌ها و بدون پیوند با واقعیت جاری زندگی بدل کرده‌اند. "نامه مردم" می‌خواهد همه چیز را بدون آنکه بدریسه برخورد کنند، بهم وصل نماید و از همین روست که از روح سترگ کنگره‌ی عظیم ۲۷ ح.ک.ا.ش. تنها کلیشه‌ای خشک نشر می‌یابد و از تمام "درس‌های حقیقت" این کنگره، تصویری گنگ و در جوهر خود وارونه ارائه می‌شود و بخش‌هایی از مصاحبه رفیق گارباچف با "اومانیتیه" در نشریات جداگانه سانسور می‌گردد. سایر نشریات حزب و از جمله "مسائل بین‌المللی" بعنوان چاپ رسمی فارسی مجله‌ی "مسائل صلح و سوسیالیسم" ارگان اطلاعاتی و تئوریک مشترک احزاب برادر نیز خالی از روح جوشنده‌ی زمان هستند. مقایسه‌ی اجمالی میان مقالات و مطالب اصولی و دارای اهمیت در صلح و سوسیالیسم طی دو سال ۸۴ و ۸۵ با میزان انتشار ترجمه‌ی فارسی آنها در "مسائل بین‌المللی" ابعاد فقر دهشتناک در عرصه‌ی تئوریک را در این نشریه نشان می‌دهد.

در یک چنین شرایطی، تکلیف سیاسی مبارزان داخل در این وانفسا روشن نیست و مدعیان احیا حزب درخصوص این نوسانات و ابهامات در مشی سیاسی خویش تنها در برابر سوالات

بیشمار و عدیده قرار دارند، بدون اینکه بتوانند پاسخ آنها را با نفی وجودی خویش عرضه دارند. مشی واقعی هیئت ۵ نفره را در عرصه‌ی سیاسی باید در تغییر موضع حیرت‌آور آن در برخورد به گذشته در دوران انقلاب دید که تنها طی چند ماه بدنیاال اعلام محورهای پنجگانه در جزوه‌ی درون حزبی و سپس اعلام "تزهائی پیرامون ارزیابی مشی حزب در دوران پس از انقلاب" در ۳۳ صفحه، بدون امضا و تاریخ، ناآهان بی‌دلیل چرخش می‌کنده "تزهائی پیرامون... که فاقد کوچکترین محتوای واقعی در برخورد به گذشته بود و تنها مشاطه‌گری سیاست انحرافی گذشته‌ی حزب محسوب می‌شد که جهت بحث حول آن، بخشنامه‌ی آمرانه‌ی ضمیمه‌ی آن شد مبنی بر تکمیل و تنها تکمیل چارچوب آن و لاغیر* مشی سیاسی هیئت ۵ نفره را باید در چرخش‌های ظریف و گمراه‌کننده در ارائه نقطه‌نظرات ثوریک پیرامون تئوری سنگینی سوسیالیستی و توسل به انواع شگردهای ژورنالیستی و تحریف مقالات محققین مارکسیست، برای اثبات تب‌آلود نظریات رفرمیستی خود دیده (کافی است به مقاله‌ی مندرج در شماره‌ی ۹۲ "نامه مردم" به‌عنوان مشت نمونه‌ی خروار توجه شود).*

تعریف موجز و فشرده از خط مشی سیاسی هیئت‌سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ در یک کلام خلاصه‌می‌شود: تداوم خط اپورتونیستی راست و رفرمیستی سابق و تکامل آن تا حد فاجعه و انزوای کامل از جنبش چپ و مجموع جنبش انقلابی. ویژگی این اپورتونیسم عبارتست از استعداد شگفت‌انگیز آن در انطباق دادن خویش با هر نوع چرخش صوری به چپ و توانائی در مخفی شدن پشت شعارهای سرخ. امروز، پس از انقلاب بی‌همن که وظایف تاریخی پیش‌روی طبقه‌ی کارگر ایران و نیروهای سیاسی طرفدار آن می‌باشد، این مشی رفرمیستی و اپورتونیستی و راست‌روانه در تضاد کامل با نیازهای جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر قرار دارد.

فعالیت هیئت سیاسی چه در عرصه‌ی سیاسی و چه در عرصه‌ی تشکیلاتی در تمامی اجزای خویش عامل تشدیدکننده بحران ارتکانیک در حزب بوده و در آستانه‌ی "کنفرانس ملی" حزب را به مرز فروپاشی نهائی کشانده و بسرعت آن را به بن‌بست تاریخی خود نزدیک ساخت. ناتوانی هیئت سیاسی در انطباق مشی حزب بر تحولات عظیم جاری و شرایط حساس فعلی یکی از مظاهر این بن‌بست تاریخی در جنبش جهانی کمونیستی است. ضرورت اجرائی این وظیفه در تحلیل احزاب برادر با درک مسؤله‌ی بروشنی انعکاس یافته است. "چشم‌اندازهای تکامل جنبش کمونیستی و بسط آتی جهان سوسیالیستی قبل از هرچیز وابسته به این است که در بگ از احزاب چقدر قادر باشند بطرز شریختی خود را واری و بازسازی کنند و آنها را با شرایط نوین جهانی، منطقه‌ای، ملی و محلی بیرون زنند و این شرایط را بشع خود تغییر دهند و همچنین وابسته به این است که قادر باشند مسائل حاد دوران ما را به روشی صحیح و ب موقع حل نمایند. مانیاس سروس عضو دبیرخانه‌ی حزب سوسیالیست کارگری محارستان و سطح و سوسیالیسم - ترجمه‌ی انگلیسی، شماره‌ی ۳ - آوریل ۱۹۸۶ ص ۳۴)

* بحث و بررسی این "تزها" هرگز انجام نشده، زیرا کاروان "کنفرانس چی‌ها" نایمان هنگام بحث پیرامون آنها در حوزه‌های حزبی عازم "اجلاس تاریخی" خود گشت!

* بررسی مقالات ثوریک "نامه‌ی مردم" در فرصت‌های بعد انجام خواهد شد.

فصل چهارم

“نمایش “کنفرانس ملی”، نقطه‌ی بن بست تاریخی”

در شرایطی که جراحی و احیا نهاد کمیته‌ی مرکزی در دستور روز قرار داشت، در شرایطی که کوچکترین و ساده‌ترین تدارک فکری و نظری برای بررسی ریشه‌ای سیاست گذشته‌ی حزب انجام نشده بود، در شرایطی که تدوین جدی مشی استراتژیک آتی حزب در پرتو درس‌های انقلاب و شکست مشی حزب در آن اوضاع و احوال خطیر تاریخی امروز، نه بر بستر یک مبارزه‌ی درون حزبی سالم، بلکه در جوی آکنده از بی‌اعتمادی و زبیزاگی‌های غیراصولی عملاً انجام نشده باقی مانده بود، در شرایطی که ساده‌ترین معیار برای برگزینی کادرها روشن نبود و در شرایطی که حزب در بحران عمیق ارگانیک خود فرورفته بود، بناگهان در مقابل چشمان حیرت‌زده‌ی توده‌ی حزبی، جماعتی از همان “اکثریت” مورد طبع هیئت‌سیاسی با چاشنی معدودی از رفقای با اعتبار و صاحب رای، راهی جلسه‌ی “تاریخی” بنام “کنفرانس ملی” شدند. در برابر این جماعت که در اکثریت خود از اعتماد توده‌ی حزبی برخوردار نبودند، کوچکترین توشه‌ای برای شرکت در مباحث قراردادده نشده بود، بجز تدارک ظریف و دقیقاً طرح‌ریزی شده جهت رای‌گیری.

در تبلیغات رسمی پس از تشکیل این “اجلاس”، ادعا می‌شود که گویا “پس از ۲۸ سال حزب توده‌ی ایران موفق به تشکیل کنفرانس ملی خود شده.” اما در این تبلیغات هرگز به توده‌های مردم و رفقای مبارز داخل گفته نمی‌شود که اولاً مقوله‌ای بنام “کنفرانس ملی” در کدامیک از بندهای اساسنامه جای دارد و ثانیاً اثر حادثه‌ی ۲۸ سال پیش، یعنی کنگره‌ی دوم با انتخابات از سوی توده‌ی حزبی برگزار شد، در برگزینی افراد شرکت‌کننده، کدام عنصر انتخابی از سوی توده حزبی وجود داشت؟ “کنفرانس” در شرایطی برگزار شد که ساده‌ترین حقوق اعضا بر سر مسائل نظری در نظر گرفته نشده بود. در یک کلام “کنفرانس” در متن روندی بسیار بغرنج و فاجعه‌بار و نه محصول مبارزه‌ی سالم نیروهای درونی حزب و دینامیسم انقلابی آن، بلکه بر مبنای سرهم‌بندی غیراصولی و بدون یک پشتوانه‌ی نظری و تشکلاتی برگزار شد.

در جلسات “کنفرانس” ناآهان فراکسیون‌بست‌های حرفه‌ای با علم‌کردن پرچم انتقاد در پشت درهای بسته و بدور از چشم توده‌ها به پهلوانان “انتقاد جسورانه” بدل می‌شوند و با بدست‌گرفتن ابتکار عمل در امر انتقادات، همکاران و همدستان دیرروزی (و بعداً معلوم شد آتی!)

در یکی از شهرها، تعدادی از آنها توسط اعضا حوزه‌ها از مسئولیت برکنار شده بودند و یا مورد قبول نبودند و در شهر دیگر، سازمان حزبی با آراء شکننده رای عدم اعتماد به شرکت‌کنندگان داد.

خود را در هیئت سیاسی زیر رگبار قرار می‌دهند، اما اینان نمی‌خواهند و نمی‌توانند تمام بدنه را آنچنان که شیوه‌ی لنینی است، از ماهیت اختلاف‌نظرها مطلع سازند، زیرا ماهیت این اختلاف‌نظرها و انتقادات نه بر سر مسائل اصولی، بلکه بر سر قدرت می‌باشد. اگر یک طرف این مبارزه‌ی درونی، بر سر اصل اصول و در مقابله‌ی مارکسیسم با اپورتونیسیم و انحراف ایدئولوژیک عمل می‌کرد، باید بجای جملات فردی، محتوای ایدئولوژیک اختلافات و انحرافات را با دقت لنینی و آنهم در حضور واقعی توده‌ی حزبی، یعنی در کنفرانس معتبر با شرکت نمایندگان حقیقی و حقوقی توده‌های حزبی نشان می‌داد. اگر انتقادات آتشین نه برای صحنه‌آرایی این نمایش "تاریخی"، بلکه برای امر خطیر پالایش حزب از انحرافات از اصول مطرح می‌شد، باید این سخنان داهیانه‌ی لنین نصب‌العین قرار داده می‌شد که می‌گوید:*

"باید شهامت داشت و بی‌پروا به چهره‌ی حقیقت تلخ نگریم و به آن اعتراف کرده حزب بیمار است. تب بحرانی پیکر حزب را می‌لرزاند تمام مطلب بر سر آنست که آیا این بیماری فقط "صدرنشینان تب‌دار" و آنهم فقط کسانی از آنان که در مسکو نشسته‌اند را فراگرفته یا سراپای ارگانسیم راه در صورت اخیر، آیا این ارگانسیم قادر است طی چند هفته (پیش از کنگره‌ی حزب و در کنگره) کاملاً درمان یابد و عود بیماری را غیرممکن سازد یا اینکه بیماری دیرپا و خطرناک از کار درخواهد آمد؟"

"چه باید کرد تا به درمان هرچه سریعتر و مطمئن‌تر تحقق بخشید؟ برای حصول این مقصود باید همه‌ی اعضا حزب اولاً ماهیت اختلاف نظری و ثانیاً سیر گسترش مبارزه‌ی حزبی را در کمال خونسردی و نهایت دقت بررسی کنند. هم بررسی این و هم بررسی آن دیگری ضرورت دارد، زیرا ماهیت اختلاف نظرها در جریان مبارزه بروز می‌کند، روشن می‌شود و بطور مشخص تبلور می‌پذیرد (و بی‌اندزایی تغییرشکل می‌دهد) ضمناً این مبارزه در جریان عبور از مراحل ثناتون خود، همیشه در هر مرحله ترکیب و تعداد متفاوتی از مبارزان و موضعگیری‌های متفاوتی در مبارزه و غیره به ما نشان می‌دهد. باید هم این و هم آن دیگری را بررسی کرد و برای این بررسی حتماً دقیق‌ترین اسناد چاپ‌رسیده‌ای را که از تمام جوانب قابل تحقیق باشند، مطالبه کرده..."

(از مقاله‌ی "بحران حزب" مندرج در جزوه‌ی "لنین در مقابل با تروتسکیسم" انتشارات ج.ت.ا. سال ۵۵ ص ۸-۷۹)

آری! تنها در یک کنفرانس واقعی در پیشگاه توده‌ها و "همه‌ی اعضا حزب" و فقط برای طرد انحرافات از اصول و منحرفین و پس از طی یک پروسه‌ی درونی تمام‌عیار و نه خلق‌الساعه است که مبارزه‌ی درون حزبی می‌تواند به تعبیر ۸ سال "به حزب توان و نیرو بخشد" (لنین - چه باید کرد - چاپ فارسی ص ۱)

ما می‌گوئیم مبارزه‌ی درون حزبی اثر بمنظور طرد انحرافات (و در مورد خاص لحظه‌ی فعلی بمنظور طرد اپورتونیسیم سیاسی و بوروکراتیسم تشکیلاتی) صورت نگیرد، برای مجموعه‌ی حزب و

*مقاله‌ی مزبور، در ۱۹ ژانویه ۱۹۲۱ در بحبوحه‌ی اقدامات خرابکارانه و انحرافی تروتسکی نقاشته شده‌است.

جنبش ارزشی بیشتر از مبارزه‌ی آوازگرانه‌ی فراکسیونها و فراکسیون‌یست‌ها در برنارد، بقایای اپورتونیزم مزن و سلطه‌ی آن در اغلب مقاطع در تاریخ حزب و از جمله و بویژه اکنون که هیچیک از این انتقادات مشعشعانه حاصلی جز تثبیت همان عناصر و همان روش‌ها برجای نگذاشته و برعکس به احیا تثبیت کمیته‌ی مرکزی در مجموع بی‌اعتبار راست منجر شده، عامل اصلی بحران ارتانیک در حزب است و اکنون تحت فشار واقعیت آنرا به ورطه‌ی فروپاشی کشانده‌است.

لنین اعتماد خود را به خردجمعی و ضرورت مطلع‌ساختن توده‌ی حزبی از جریان امور رهبری بارها و بارها با صدای بلند اعلام کرده‌است، ولی فراکسیون‌یست‌های حرفه‌ای ما، به راه خویش می‌روند. ما با این شیوه‌ی انتقاد و انتقاد از خود، روش هایدپارگی نام نهاده‌ایم که با توسل به آن، تنها می‌توان روی سه پایه رفت و برای جماعتی نیمه‌هوشیار سخنرانی کرد (چنانچه فرد فرد ما در اتاقهای دربسته‌ی رهبری، بارها و بارها انتقادات خود را به عبت مطرح کرده‌ایم) سپس پائین آمد و بدون نتیجه آرام‌گرفت و دوباره روز از نوروزی از نو!

از پلنوم چهارم تا پلنوم هفتم، از پلنوم هفتم تا پلنوم چهاردهم تا "کنفرانس ملی" چه بسا انتقادات شده، ولی این انتقادات نه با تکیه بر مبارزه‌ی درونی و دینامیزم خاص آن و در پیشگاه توده‌ی حزبی و تمامی توده‌های خلق و نه با تکیه بر چوب‌خطهای روشن ایدئولوژیک در برابر انحرافات از اصول، بلکه بدون پشتوانه‌ی عملی و در چارچوب دایره‌ی تنگ رهبری و بدون مرزبندی ایدئولوژیک روشن، تنها علیه افراد و یا حداکثر علیه فراکسیون افراد انجام شده و برای همین هرگز راه بجایی نبرده‌است.

اگر مسئله رهبری "بمنابه مهمترین و نگرانی‌ترین مسئله" از پلنوم چهارم در حزب مطرح است، این مسئله تا به امروز پس از گذشت ۴۵ سال از حیات حزب در "عظیم‌ترین" و پرجمعیت‌ترین نشست حزبی تاریخ حزب چگونه حل شده است؟ با سرهم‌بندی بیکر بی‌اعتباری بنام کمته‌ی مرکزی و در راس آن هیئت سیاسی مبتلا شده‌ای که نه قادر به برده‌پوشی و نه قادر به حل بحران ارتانیک حزب است.

"کنفرانس ملی" که در برابر وظایف خطیری نظیر بررسی مشی گذشته و نقد علمی آن، تدوین خط مشی استراتژیک و برنامه‌ی آتی حزب در برتو درسیای انقلاب و تحولات عظیم داخلی و خارجی، انتخاب نهاد رهبری یعنی ترمیم بحث اصلی کمیته‌ی مرکزی، خاتمه به بحران درونی و خلاصه تاسین شرایط واقعی برای شروع واقعی و نه صوری حزب در عرصه‌ی جنبش قرار داشت، حد کرد و انگاری بیرونی آن چیست؟ "کنفرانس ملی" بناچار نایستی از اقدامات تحریبی و بی‌استاد بحران‌زای هیئت‌سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ با بررسی و واریسی علمی-استقادی از فعالیت آن در مصله‌ی پلنوم ۱۸ و ۱۹ انتقاد خفنی علمی و بی‌رحمانه‌ی عمل می‌آورد و مخلصران و حداکاران را کفر می‌داد و جریان امر را بر هشتاد اعلام می‌کرد، اما هیئات نه این "مناشی رای" نه می‌خواست و نه می‌توانست به خالقین جود پشت کند و در بهترین حالت از آن جز ماست‌مالی کردن قضایا و برده‌پوشی اشتباهات فاحش، کاری ساخته نبوده. ما می‌پرسیم از میان این خبیله عظیم کادرها، چند درصد حاضر شدند فریاد درد آلود کادرها و اعضاء مبارز و انقلابی را در سالن "کنفرانس" ملین انداز کنند و موازین ایدئولوژیک مرزبندی بحث انقلابی بدهد با اپورتونیزم‌ستهای کهنه کار هیئت سیاسی را ترمیم نمایند؟ هیئات که در پس گرد و خاک این سانس بر سر و صدا ما

سرانجام با تثبیت هیئت سیاسی سابق، و سرهم‌بندی کمیته‌ی مرکزی مرکب از عمدتاً حواریون همین اپورتونیست‌ها بمثابة دیرپاترین و بنیادی‌ترین "دست‌آورد" اجلاس "تاریخی" روبرو هستیم. اگر در کنگره‌ی ۲۷ ح.ک.ا.ش. فضای انتقاد شجاعانه از گذشته حاکم بود، در "کنفرانس" کذاشی برعکس فضای وحشت از گذشته غلبه داشت و برخورد به گذشته سرانجام به شیوه‌ی اپورتونیست‌ها انجام گرفت. ما می‌پرسیم نتیجه‌ی آن همه "انتقادات صریح از سوی خردمندان سپیدموی" چه شد؟ وقتی گرد و خاک‌ها فرونشست، چرتکه‌ها را بکار اندازیم آنگاه خواهیم دید که از این مجمع ناتوان، همان‌طور که قبلاً هم پیش‌بینی شده بود نهاد تثبیت شده و "قانونی" کمیته‌ی مرکزی راست و سترون، یک دوجین برنامه‌های سرخ تبلیغ‌شده و صورتی و یک اپورتونیسم رنگ عوض‌کرده زاده‌شده است! لنین در توصیف چنین چهره‌آرائی‌هایی از سوی اپورتونیست‌ها می‌گوید:

"بار دیگر این گفته‌ی صائب پارووس بثبوت رسید که گرفتن مچ یک اپورتونیست با استناد به فرمول‌ها دشوار است. او هر فرمولی را به آسانی امضای کند و به آسانی هم از آن روی برمی‌تابد، زیرا اپورتونیسم درست به معنای فقدان هرگونه اصول مشخص و استوار است. . . ." (چه باید کرد. چاپ فارسی - ص ۱۲۹)

اکنون دیگر بسادگی می‌توان هر ۶ ماه یکبار پلنوم‌های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ را یکی پس از دیگری قطارکرد و از موضع "اکثریت قانونی‌شده" هر عنصر "قانون‌شکن" را سرجای خود نشانده خیر آقاییان! "کنفرانس ملی" در نهایت خود همان پیروسه‌ای را تکمیل کرد که از ۲ سال پیش، پس از پلنوم ۱۸ آغاز شده بود. پیروسه‌ای که اکنون از طریق دستگاه تبلیغاتی که کماکان در چنگ همان اپورتونیست‌های حرفه‌ای قرار دارد، بعنوان یک پیروسه‌ی تاریخی به مبارزان داخلی و توده‌های مردم حقه‌ن می‌شود و فریادهای ما را از درون این سینستم بوروکراتیک تشکیلاتی به فریاد زیر آب بدل خواهد کرد. شاید برخی‌ها معتقد باشند که برنامه‌های سرخ و انقلابی به تصویب رسیده‌است

* "پلنوم ۱۹" با یک نشست و برخاست ساده، اخراج ۳ تن از اعضا مبارز مشاور و ۳ تن دیگر از اعضا مشاور و مرکزی را تصویب کرد و درست مانند سنت پلنوم ۱۷ در مورد عضو اخراجی از آن و عضو هیئت دبیران فعلی، امکان حضور در اجلاس جهت دفاع از خویش را از آنان سلب کرد و "کنفرانس ملی" ضمن صحه‌گذاشتن بر این اقدام غیرقانونی، سرانجام علاوه بر ابقا همان فرقه‌چی‌های قبلی تعدادی دیگر از اینان بهمراه تعدادی از "فرقه‌چی‌های جوان" را به ترکیب ناتوان سابق افزود و با چاشنی معدودی از رفقای مورد احترام، "نهاد قانونی" بنام کمیته‌ی مرکزی منتخب "کنفرانس ملی" (و به تعبیر تبلیغات رسمی کنگره‌ی سوم!) را پایه‌گذاری کرد.

* در گزارش سیاسی به کنگره‌ی ۲۷ ح.ک.ا.ش. رفیق گورباچف در مورد درس‌های برخورد به گذشته می‌گوید: اولین درس را می‌توان درس حقیقت‌نامید تحلیل مسئولانه‌ی گذشته، راه ما را به حقیقت می‌گشاید، حال آنکه گفتن شرمگینانه و تعدیل‌شده‌ی نیمی از حقیقت، باعث کندساختن استنتاج سیاسی واقع‌بینانه گشته و سد راه پیشرفتمان می‌شود. لنین می‌گفت: نیروی ما، در دست‌یافتن به حقیقت است. (از گزارش سیاسی که م.ح.ک.ا.ش. به ۲۷مین کنگره‌ی حزب - انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ص ۲۶)

و این نقطه‌ی عزیمت برای حل بحران می‌تواند باشد. اعلام می‌کنیم که برنامه‌ی انقلابی و نوین، دستگاه اجرایی انقلابی و نوین می‌طلبد و گرنه مانند شعارهای تند ضدآمریکائی رژیم ج.ا.ه. و بسیاری شعارهای پلنوم‌های گذشته و از جمله و بویژه پلنوم چهارم به ضد خود بدل شده و اعتماد توده‌ها را بکلی سلب خواهد کرد. دستگاه اجرایی امروزین حزب نه می‌خواهد برنامه‌های سرخ را اجرا کند و نه در میان توده‌ی حزبی و توده‌های مردم، بخاطر مسکوت گذاشتن گذشته، اعتماد و اعتباری برای اجرای آنها در دست دارد. دستگاه تشکیلاتی امروزین که زیر نظر نالایق‌ترین رهبران ۲ سال تمام شکل گرفته، اصولاً از نظر امنیتی و از نظر حداقل بنیانه‌ی ضرور برای دوام در برابر یورشهای پلیس تا چه حد پشتوانه دارد؟ آخر بحران اعتماد را که نمی‌توان با شعارهای آتشین رفع کرد و دستگاه اجرایی انقلابی را از دل بی‌اعتمادی‌ها برپاساخت!

به اعتقاد ما، "کنفرانس" اخیر به لحاظ سرشت پیروسی تشکیل خود، به لحاظ ترکیب افراد شرکت‌کننده و نیز بخاطر سکان‌داری همان "رهبری" نه‌می‌خواست و نه می‌توانست به گسترش بحران ارگانیک حزب نقطه‌ی پایان گذارد و در مجموع تنها درباره‌ی ادامه‌ی حیات حزب توهم‌پراکنی می‌کند.

ما می‌ثوبیم حزب توده‌ی ایران در پس تکمیل روند ۲ سال‌واندی فرمانروائی هیئت‌سیاسی و به لحاظ عمق بحران ارگانیک خود پس از یورش جنایتکارانه‌ی دشمن، اکنون مراحل تجزیه کامل و فروپاشی نهائی خود را طی می‌کند و تنها نمادی که از آن در جنبش باقی خواهد ماند، همان پیکره‌ی اپورتونیست متشکل در کمیته‌ی مرکزی و بخش اصلی و گرداننده‌ی هیئت‌سیاسی آن است.

یک سازمان سیاسی را درکل، مجموعه‌ای از روابط و ضوابط اساسنامه‌ای، رهبری، بدنه و تشکیلات، تاریخ گذشته و حال و برنامه و مشی استراتژیک و موازین ایدئولوژیک تشکیل می‌دهد. بر بستر تمامی این اجزا آنچه که می‌تواند این یا آن حزب را از خطر تلاشی درونی و یا بیرونی بازدارد، گوهری منوی و جوهره‌ی حیاتی بنام اعتماد درونی و اعتماد توده‌ها است که هر نوع شبیخون فیزیکی و معنوی دشمن طبقاتی را عقیم می‌گذارد.

در این لحظه‌ی تاریخی، بحران اعتماد هسته و جوهر اصلی بحران ارگانیک است که حزب توده‌ی ایران را فراگرفته است. بی‌اعتمادی بدنه به رهبری بی‌اعتبار در بیکر کمیته مرکزی برآمده از "کنفرانس ملی" بی‌اعتمادی به عملکرد اساسنامه‌ای که با خشونت به ورق پاره‌ای بدل شده و دیگر نمی‌تواند بعنوان اهرم تنظیم‌کننده مبارزه‌ی درون حزبی عمل کند. بی‌اعتمادی به تشکیلاتی که مدتیست از مجرای بازسازی اصولی خارج شده و ملو از خطرات پیش‌بینی نشده‌است، بی‌اعتمادی به تاریخ نگاشته‌نشده، بی‌اعتمادی به صداقت‌ها در اجرای برنامه‌های روی کاغذ نگاشته‌شده، بی‌اعتمادی تاریخی به فرانکسویسیم و فرانکسیونیستهای حرم‌نای بنابه حاملان شیوه‌ی مبارزه‌ی درون حزبی که بدور از چشم توده‌های حزبی و توده‌های خلق، مبارزه‌ی درون حزبی را نه در بستر مبارزه‌ی انقلابی و قانونمند-پلتوبیکی علیه انحرافات راست و "چپ"، بلکه - به شیوه‌ی بند و بست دیپلماتیک پیش می‌برند. بی‌اعتمادی به شیوه‌ی منسوخ مبارزه‌ی درون حزبی فرانکسیونیستی سالهای ۵۰ که آنهم عیار واقعی خود را در بروز مجدد انحرافات راست و فرمیستی در برخورد با حاکمیت ج.ا.ه. در عرصه‌ی سیاسی و بوروکراتیسم تشکیلاتی و کش فردپرستی در عرصه‌ی سازمانی به‌عیان نشان داد، بی‌اعتمادی به "بیمه‌حقیقت" و "دورزدن

شرمگینانه‌ی مسائل ناآوار" و بی‌اعتمادی به... این‌هاست جلوه‌هایی از این بحران سرطانی اعتماد در حزب توده‌ی ایران. و بر فراز تمامی این زنجیره‌ی بی‌اعتمادی‌ها، بی‌اعتمادی و بی‌باوری توده‌های کارگر و سایر زحمتکشان نسبت به حزبی قرار دارد که دو بار در حساس‌ترین لحظات تاریخی به‌نگام شکست اردوی انقلاب در برابر ضداقلاب نتوانسته بلشویک‌وار دست به عقب‌نشینی منظم، قهرمانانه و آبرومندانه بزند و بدتر از آن نتوانسته پاسخ روشن و قانع‌کننده در برابر اشتباهات خود به توده‌ها عرضه کند. حزبی که اکنون ۳ سال پس از یورش و شکست؛ هنوز حتی یک سند تحلیلی از اشتباهات خود به توده‌ها عرضه نکرده و خود را مارکسیست - لنینیست می‌داند و عملاً از بررسی مارکسیستی روندهای انقلاب به‌من اظهار عجز می‌کند، چگونه می‌تواند خود را پیشاهنگ توده‌ها بنامد؟ آیا سکوت حزب که به تقصیر فراکسیون حاکم اپورتونیست سه سال است که ادامه دارد، مناسب‌ترین خوراک تبلیغاتی برای ایدئولوگ‌های رژیم ج.ا.ه. نیست که بی‌شرمانه از ناتوانی مارکسیسم در درک "بافت الهی" حکومت ج.ا.ه. دم می‌زنند؟ توده‌های خلق به چنین نماد بیرونی از حزب چگونه می‌نگرند؟ و این هسته‌ی بحران ارگانیک حزب را تشکیل می‌دهد.

این بحران اعتماد در شرایطی به نقطه‌ی عطف خود رسیده که تاریخ در برابر طبقه‌ی کارگر و همه‌ی گردانهای مارکسیست - لنینیست ایران وظیفه‌ی کسب قدرت و قهرا مرزبندی قاطع با کلیه‌ی مظاهر انحرافی راست و "چپ" و پالایش درونی از انحرافات را فرارو قرار داده است. حزبی که نتواند دستاوردهای تاریخ خویش را بکارگیرد، و قادر نباشد از تاریخ گذشته و حال خویش در برابر دشمن طبقاتی و در پیشگاه توده‌ها دفاع نماید، حزبی که نتواند اعتماد از دست‌رفته‌ی بدنه‌ی خویش را اعاده کند، حزبی که نتواند در برابر ادعای ردیلانه‌ی بورژوازی ایران مبنی بر "بن‌بست مارکسیسم در ایران" (!)، با نفی دیالکتیکی و مارکسیستی تاریخ خویش جسورانه پاسخ گوید، حزبی که پس از "کنفرانس تاریخی" خویش الزاماً و قهراً ارگان مرکزی‌اش دست‌خوش همان تناقض‌گویی‌ها در چارچوب تنگ "تره‌های بررسی" خواهد بود، چنین حزبی نه با فرامین آمرانه‌ی رهبری ورشکسته و ضدماوازین لنینی سازمانی و نه با شعارهای آتشین عاطفی و نه با تجمع مکانیکی اضداد و مبارزه‌ی فراکسیون‌بستی آنها با یکدیگر نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد و از نقاط مثبت تاریخ خویش دفاع نماید. چرا که تداوم حیات یک حزب انقلابی درگرو توانائی‌اش در پاسخگویی به گذشته و حال و آینده است.

"کنفرانس ملی" با دورزدن شرمگینانه‌ی گذشته و با برهم‌آوری یک کمیته‌ی مرکزی مجموعاً راست و بی‌اعتبار، نمی‌تواند با "امتیاز" دادن به این یا آن عنصر انقلابی، نه با گوشه‌ی چشم نشان دادن به این یا آن جریان انقلابی و نه با طرح صریح‌ترین انتقادات در اتاق دربسته و تنها با رفرمهای حزبی، بحران تمام‌عیار ارگانیک خود را حل نماید. ماحصل این "کنفرانس" و برآیند نیروهای عمل‌کننده در آن از آنجا که محصول پروسه‌ی مبارزه‌ی درون حزبی آگاهانه و قانونمند نمی‌باشد، چیزی نیست جز، تداوم مرگبار بحران در باقیمانده‌ی اضداد مکانیکی، ماحصل این "کنفرانس" چیزی نیست جز ضایع شدن انرژی انقلابی ته‌مانده‌های نیروهای مبارز بدنه و خطر آلودگی آنها در سیستم ریشه‌دار بوروکراتیک و فراکسیون‌بستی که تاریخ و طبقه‌ی کارگر ایران فرمان دفن آنها را صادر کرده است. در شرایطی که مرزبندی قطعی ایده‌ای و سازمانی با اپورتونیسم راست و رفرمیسم به ضرورت حاد و تاخیرناپذیر برای حل مسئله‌ی وحدت‌زدانهای

سیاسی طبقه‌ی کارگر بدل شده "کنفرانس ملی" با چهره‌آرائی اپورتونیسیم راست در پشت اصلاحات و انتقادات ظاهر فریب، خطر تفرقه و انشعاب در جنبش کمونیستی ایران را تشدید کرده‌است. "کنفرانس ملی" چهره‌ی اپورتونیسیم سیاسی و بوروکراتیسم تشکیلاتی ضدلنینی را می‌پوشاند. صورت بی‌رمق حزب باقیمانده ما در کودتاهای خزنده، دینامیسم انقلابی درونی خویش را عملاً از دست داده‌است. تنها راه‌حل، کنار رفتن کامل و قطعی نهاد متشکل اپورتونیستی در درون حزب، یعنی خط بطلان کشیدن بر "دست‌آورد"های "کنفرانس ملی" است! به اعتقاد ما، وجود یک چنین حزبی که اپورتونیسیم راست در آن علیرغم وصله‌پینه‌هایی چند، شکل ارگانیک و نهادی یافته و تجسم سازمانی اپورتونیسیم راست در جنبش کمونیستی امروز ایران است، بدون مبارزه با کلیه‌ی مظاهر اپورتونیسیم راست از جمله مظاهر سازمانی آن، وحدت نیروهای طرفدار طبقه‌ی کارگر و تحقق تری تاریخی و انقلابی وحدت گردانهای مارکسیست - لنینیست ایران امکان‌پذیر نیست.

حزب برآمده از این "کنفرانس" دیگر یک حزب واحد دارای اساسنامه - رهبری و بدنه محسوب نمی‌شود بلکه مجموعه‌ای از قطب‌های متضاد است که سرانجامی جز تجزیه و تلاشی و جدائی‌های پی‌درپی در انتظار آن نیست. ما از چنین حزبی که دیگر بیانگر آرزوها و آمال انقلابیمان نیست، جدا می‌شویم. چرا که برآنیم که تاخیر در افشاکاری، برای جنبش کمونیستی ایران و مبارزان داخلی و توده‌های زحمتکش حتی برای یک‌روز، به تقویت تبلیغات ردیلانه‌ی دشمن طبقاتی مبنی بر به‌بن‌بست رسیدن مارکسیسم و اندیشه‌های ایترناسیونالیسم پرولتری در ایران، کمک خواهد کرد.

فصل پنجم مبانی انفصال ما

ما مرزبندی قطعی خود را با مبانی اساسی اپورتونیسیم راست و رفرمیسم در عرصه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی و بوروکراتیسم تشکیلاتی در عرصه‌ی سازمانی بمتابه جزء دیالکتیکی آن با حزب توده ایران اعلام می‌نمائیم:

- ۱- مرزبندی با مشی استراتژیک رفرمیستی - حزب در انقلاب بهمین، مبنی بر تأکید همزیستی نیروهای غیرپرولتری و دنباله‌روی از آنها.
- ۲- مرزبندی عام با تئوری رفرمیستی و اپورتونیستی امکان پیروزی انقلاب دمکراتیک با سرکردگی نیروهای غیرپرولتری در شرایط جامعه‌ی ایران.
- ۳- مرزبندی با سیاست رفرمیستی و بی‌عملی حزب در گذشته، بویژه در دهه‌ی ۴۰.

- ۴- مرزبندی با عدم انطباق اهداف تاکتیکی در خدمت استراتژی و قربانی کردن منافع استراتژیک پرولتاریا در برابر منافع تاکتیکی .
- ۵- مرزبندی با نحوه ی برخورد رفرمیستی با جنبش واقعا موجود و ناتوانی در شکل دادن به آن در راستای استراتژیکی پرولتاریا .
- ۶- مرزبندی با بی اعتمادی عملی به نقش تاریخ ساز طبقه ی کارگر .
- ۷- مرزبندی با مشی اپورتونیستی و رفرمیستی در خصوص عدم انتقال آگاهی مارکسیستی - لنینیستی به درون جنبش کارگری واقعا موجود و محدودش کردن آگاهی کمونیستی آن یا تأیید اندیشه های غیرپرولتری .
- ۸- مرزبندی با مفهوم رفرمیستی دو انقلاب جداگانه (ملی - دموکراتیک و سوسیالیستی) در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بمثابه یک روند تمام عیار جهانی، بویژه در شرایط ایران با طرفداری از تز انقلاب مداوم در مرحله ملی - دموکراتیک و سوسیالیستی بمثابه یک انقلاب یا دو مرحله .
- ۹- مرزبندی با مشی عدم تمرکز و عدم سمت گیری برای کسب انقلابی قدرت با اتکا به توده ها از پائین و برخورد مکانیکی به پتانسیل های "یالا" در شرایط حاکمیت دمکراتیک غیرپرولتری .
- ۱۰- مرزبندی با فراکسیونیم سنتی بمثابه شیوه ی اصلی مبارزه ی درون حزبی بدور از قضاوت مستقل توده ی حزبی و توده های خلق به عنوان شیوه ای که با الزامات امروز جنبش انقلابی طبقه ی کارگر در تضاد کامل قرار دارد .
- ۱۱- مرزبندی با موضع خصمانه در قبال نیروهای مارکسیست - لنینیست اصیل و مبارزه ی تخریبی غیراصولی با آنها و طرفداری از مبارزه ی ایدئولوژیک سالم و خلاق در عرصه ی جنبش کمونیستی ایران .
- ۱۲- مرزبندی با بوروکراتیسم تشکیلاتی بمثابه شیوه ی ضدلینینی و نقض کننده اصل برقراری تناسب حقوق میان وجه دمکراسی با وجه مرکزیت .
- ۱۳- مرزبندی با کلیه ی مظاهر کیش فردپرستی و شیوه های فردی اداری امور .
- ما برآنیم که با یک چنین خط و مرز روشن ایدئولوژیک و سازمانی، همزیستی با اپورتونیسم نهادی شده نمی تواند در چارچوب یک حزب مارکسیستی - لنینیستی ادامه یابد. مبارزه با اپورتونیسم "قانونی" شده در حزب پس از "کنفرانس ملی" تنها با شیوه های فراکسیونیستی و نه در چارچوب یک حزب واحد و دارای مشی و سازمان یکپارچه، امکان پذیر است. ما مبارزه ی درون حزبی سالم و خلاق در مجموعه ی بوروکراتیک فعلی را با توجه به اینکه الزام انعکاس بیرونی در میان توده های زحمتکش و طبقه ی کارگر نخواهد داشت غیرممکن می دانیم. ما با تجربه ی شخصی خویش به این نتیجه رسیده ایم که در چارچوب حزب موجود، تمکین بر "اکثریت" غیرقانونی و صوری یعنی فروانداختن پرچم مبارزه ی انقلابی و از اینرو تنها راه مبارزه در این چارچوب را مبارزه ی فراکسیون و بدور از قضاوت توده ها می دانیم. ما برای پاکیزگی صفوف خویش از آلودگیهای فراکسیونیستی، برای اشاعه ی تجارب انقلابی خویش در میان توده ها، برای تأمین وحدت جنبش بر مبنای مرزبندی های اصولی با مظاهر انحرافی "چپ" و راست و برای شکل گیری صف نیروهای مبارز انفصالی از حزب، از موجودیت برآمده از "کنفرانس ملی" جدای شویم .

برای روشن ساختن مضمون انفصال خویش به کلام لنین رجوع می‌کنیم:

“اکنون دیگر هیچ مبارز سوسیال‌دمکرات روس نمی‌تواند تردید داشته باشد که گسست قطعی جریان انقلابی از جریان اپورتونیستی ناشی از فلان عوامل “سازمانی” نبوده بلکه، تمایل اپورتونیست، به تثبیت‌سیمای مستقل اپورتونیسم و ادامگی مشوب ساختن اذهان به کمک دعای کیرنچفسکی‌ها و مارتینف‌ها موجب این گسیختگی گردیده،” (چه باید کرد، چاپ فارسی - ص ۱۳۰)

لنین در جای دیگر اپورتونیسم نمادی و شیوه برخورد با آن را چنین توصیه می‌کند:

“جنبه‌ی نسبتاً “مسالمت‌آمیز” دوران سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴، اپورتونیسم را ابتدا بمنابۀ یک حالت روحی، سپس بمنابۀ یک خط مشی و بالاخره یک گروه یا قشر بوروکراسی کارگری و با رفیقان نیمه‌راه خرده‌بورژوا پرورش داده، این عناصر نمی‌توانستند جنبش کارگری را تابع خود سازند، جز از این راه که هدفهای انقلابی و تاکتیک انقلابی را در گفتار قبول نمایند، آنها نمی‌توانستند اعتماد توده‌ها را به‌خود جلب نمایند، جز از این راه که سوگند یاد نمایند، گویا کلیه کارهای “مسالمت‌آمیز” فقط تدارکی برای انقلاب پرولتاریائی است. این تضاد دملی بود که می‌بایست وقتی سربازکند و سر هم باز کرده، تمام موضوع بر سر این است که آیا باید مثل کائوتسکی و شرکا سعی کرد چرک این دمل را بنام “وحدت” (وحدت با چرک) مجدداً وارد پیکر جنبش نمود یا اینکه بمنظور کمک به شفای کامل پیکر جنبش کارگری باید این چرک را حتی المقدور سریعتر و با مواظبت بیشتری بوسیله یک عمل جراحی، علیرغم درد موقتی شدیدی که از این عمل ناشی است از پیکر خارج گردد.” (لنین در مقاله اپورتونیسم و ورشکستگی انترناسیونال دوم - منتخب آثار فارسی ص، ۳۸۷)

فصل ششم

“ما چه می‌شوئیم و به کجا می‌رویم؟”

۱- ما و نفی دیالکتیکی حزب

بنظر ما حیات حزب توده ایران با تمامی مظاهر مثبت و منفی آن، با جنبش کمونیستی و تاریخ ۴۵ ساله‌ی اخیر میهن ما پیوند خورده است. حزب توده ایران قهرمانان سترگی چون سیامک‌ها، روزبه‌ها، تیزابی‌ها، خسرو مقصودی‌ها، عسگردانش‌پناهی‌ها، گیتا علیشاهی‌ها، خسرو لطفی‌ها، ناخدا افضلی‌ها و کی‌مش‌ها و صدها و صدها شهید با نام و بی‌نام دارد. حزب توده ایران، بویژه در سالهای اولیه‌ی بنیان‌گزاری خویش منشا خدماتی تاریخی به جنبش کارگری و جنبش عام دموکراتیک میهن ماست. اشاعه‌ی آثار کلاسیک مارکسیستی - لنینیستی با تبلیغ علوم معاصر، افراشتن پرچم مبارزه با پدیده‌ی جهانی ماژوئیسم در جنبش (علیرغم سهم

عظیم بی‌عملی حزب در نتیجه‌ی گسترش مائوئیسم) و... از جمله دستاوردهای مثبت آنست. در کنار این جنبه‌های مثبت، پدیده‌های عمیق منفی و در نوع خود ویرانگر در حزب بدلائل تاریخی از همان بدو تاسیس حزب شکل گرفت و رشد کرده بحران رهبری، فراکسیون‌پرایی و نقض آشکار و مداوم موازین لنین در عرصه‌ی زندگی درون حزبی، اشتباهات مکرر در تدوین و اجرای مشی، ناتوانی در انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط جامعه، انحراف از بسیاری از اصول عام مبارزه‌ی طبقاتی پرولتری، بی‌عملی و عدم تحرک مزمین در هنگام شدن با نیازهای جنبش، بی‌اعتمادی به خویش بمتابه‌ی نماینده‌ی سیاسی پرولتاریا، بیماری مزمین اپورتونیسم راست، سست‌عنصری رهبری در برابر سرکوب دشمن و ده‌ها و ده‌ها انحراف و نقض دیگر از مظاهر منفی حیات حزب محسوب می‌شوند. تاریخ حزب و حیات ۴۵ ساله‌ی آن، تاریخ نبرد و در اغلب موارد همزیستی اضداد است. امروز که حزب توده‌ی ایران به نقطه‌ی بن‌بست تاریخی خود رسیده‌است، ما برآنیم که بدون نفی دیالکتیکی حزب از موضع ماتریالیستی با در نظر داشتن شرایط تاریخی فعالیت حزب، هیچ کمونیست ایرانی نمی‌تواند در برابر ادعای سخیف دشمن طبقاتی مبنی بر "بن‌بست تاریخی مارکسیسم در ایران" از حقانیت تاریخ مارکسیسم دفاع نماید. نفی مکانیکی حزب و تأیید مطلق آن، هر دو روی یک سکه‌اند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. امروز طبقه‌ی کارگرایان و جنبش کمونیستی وابسته به‌او، به آن حداقل بلوغ لازم رسیده‌اند که با نفی دیالکتیکی حزب، و با مبارزه‌ی قطعی و بلشویک‌وار با کلیه‌ی مظاهر انحرافی راست و "چپ"، حیات درونی جنبش را از انحرافات پالایش کنند و وحدت سازمانی پیشاهنگ سیاسی پرولتاریا را تأمین نمایند. ما بررسی علمی - انتقادی تاریخ حزب را که تا بحال بخاطر مصلحت‌گرائی رهبران حزب انجام نشده، از وظایف خود و همه‌ی مبارزان کمونیست می‌دانیم. زیرا تاریخ حزب، تاریخ همه‌ی مبارزان کمونیست امروزمین ایران می‌باشد.

۲- ما و انترناسیونالیسم پرولتری

درک ما از انترناسیونالیسم پرولتری بر این حکم لنین استوار است:

"انترناسیونالیسم در کردار، یکی و فقط یکی است و آنهم کار بیدریخ در راه توسعه‌ی جنبش انقلابی و مبارزه‌ی انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مالی) از این مبارزه و از این خط مشی و فقط از این خط مشی بدون استثنا و در تمام کشورهاست." (لنین - منتخب آثار فارسی - ص ۴۶۴)

لنین همچنین می‌گوید:

"رفتار سیاسی آن "انترناسیونالیست" هائی که مخالفان سرسخت و مصمم اپورتونیسم نباشند، همواره در خدمت کمک و تقویت گرایش ملی قرار خواهند گرفت... شاید بعضی از اینگونه افراد صادقانه خود را "انترناسیونالیست" می‌پندارند، لیکن مردم آنها را نه بر مبنای آنچه که خود می‌پندارند، بلکه بر مبنای رفتار سیاسی آنها مورد قضاوت قرار می‌دهند... آن طرفدار انترناسیونالیسم که در عین حال مخالف پیگیر و مصمم اپورتونیسم نباشد، فقط یک موجود خیالی است و بس." (لنین - زیر پرچم دروغین، چاپ فارسی - مسکو ص ۱۵)

ما انترناسیونالیستهای خیالی نخواهیم بود و در راه توسعه‌ی جنبش انقلابی و مبارزه‌ی انقلابی در میهن خویش با تمام توان خواهیم کوشید.

ما مبارزه‌ی خود را جزو قطره‌ای از رودخانه‌ی خروشان انقلاب جهانی می‌دانیم و از اینرو

انترناسیونالیسم پرولتری را چراغ راهنمای خویش قرار داده‌ایم .
ما وفاداری بی‌خود را به خانواده‌ی جنبش جهانی کمونیستی و حزب کبیرلنین اعلام
می‌داریم ما پشتیبانی از سوسیالیسم واقعا موجود را بمثابه یکی از وظایف بسیار مهم خویش
تلقی کرده و از دستاوردهای معنوی و مادی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری الهام می‌گیریم و در
این راه با کلیه‌ی مظاهر ضدانترناسیونالیستی نظیر ناسیونال کمونیسم، اوروکمونیسم، مائوئیسم،
شوئیسم و ناسیونالیسم بورژوازی مبارزه می‌کنیم .

۳- ما و مسئله‌ی ملی

ما حل مسئله‌ی ملی در کشور کثیرالملل ایران را تنها در پرتو برخورد لنینی و از موضع
درک انترناسیونالیسم پرولتری از آن و در صورت پیروزی سوسیالیسم قابل حل می‌دانیم و از
مبارزه‌ی عادلانه‌ی خلقهای تحت ستم میهن‌مان نظیر خلقهای بلوچ، ترکمن، عرب، آذربایجانی
و... و بویژه خلق کرد در راه دستیابی به حق کامل تعیین سرنوشت خویش حمایت می‌کنیم .
- ما از مبارزه‌ی همه‌ی اقلیت‌های ملی ساکن ایران در راه برخورداری از حقوق ملی و
اجتماعی و فرهنگی حمایت همه‌جانبه می‌کنیم .
- ما با برخورد حزب توده‌ی ایران با جنبش‌های ملی در ایران از جمله جنبش خلق کرد و
ترکمن بعد از انقلاب بهمن مرزبندی داریم .

- ما سیاست‌های حزب توده ایران را در برخورد با "حزب دمکرات کردستان ایران" بمثابه
عمده‌ترین نیروی سیاسی رزمنده‌ی خلق کرد، در دوران پس از انقلاب بهمن، نادرست دانسته و
آن را با امر خطیر وحدت مبارزان خلق کرد با مبارزات سراسری طبقه‌ی کارگر ایران در
تضاد می‌دانیم ❁

۴- ما و جریان ره‌بابک امیرخسروی

ما نامه‌ی ۳ صفحه‌ای تحت عنوان "نامه به رفقا" و سایر انتشارات از این دست را بمثابه
بیان مواضع ره‌بابک امیرخسروی در مقطع اولیه آن تلقی می‌کنیم و آنرا در آن مقطع در مجموع
فاقد روح انتقاد دیالکتیکی نسبت به گذشته دانسته و خالی از تحلیل عمیق از روندهای آتی
انقلاب می‌بینیم . صرف‌نظر از بسیاری جنبه‌های افشاگرانه در فعالیت‌های این جریان، ما آنرا در
مجموع آلترناتیو انقلابی در برابر اپورتونیسم متشکل در حزب توده ایران نمی‌دانیم و تا روشن
شدن مواضع و عملکرد قطعی و مشخص آن در قبال موازین ایدئولوژیک و اپورتونیسم حاکم بر
حزب، مرزبندی خود را با این جریان حفظ خواهیم کرد .

۵- ما و جنبش کمونیستی ایران

به اعتقاد ما جنبش کمونیستی ایران در پرتو رشد کمی و کیفی طبقه‌ی کارگر ایران و پس از
جذب تجارب عظیم انقلاب بهمن و در شرایطی که طبقه‌ی کارگر ایران به سمت کسب قدرت حیز
برمی‌دارد، حرکت محکم و قطعی خود را در راه علیه بر کلبه‌ی مظاهر اجزایی از قبیل
سکتاریسم، دگماتیسم، ناسیونال کمونیسم آغاز کرده و اکنون در راه مبارزه نهائی با رفرمیسم و
اپورتونیسم راست به پیش می‌تازد . از این جهت با توجه به عوامل عینی و نیز عوامل ذهنی ما
بر آنیم که بحران فعلی در جنبش کمونیستی ایران، بحران زاینده‌گی، بالندگی و همگرائی است و

❁ ما سیاست حزب توده ایران در مورد حل مساله ملی در ایران را در آینده تحلیل خواهیم کرد .

جنبش کمونیستی ایران علیرغم همه کاستی‌های غیرقابل انکار، در این جهت به پیش خواهدرفت.

ما تامین وحدت سازمانی پیشاهنگ سیاسی آتی پرولتاریای ایران را که الزاما تنها با مبارزه‌ی ایدئولوژیک بی‌امان علیه مظاهر سیاسی و سازمانی اپورتونیسیم راست و "چپ" قابل تحقق است، امری دور از دسترس نمی‌دانیم و برآنیم که شکل‌گیری این سنتز در وهله‌ی اول با الهام از حرکت طبقه‌ی کارگر و زندگی در درون آن، و در وهله‌ی دوم در پرتو بحث خلاق رفیقانه میان کلیه‌ی گردانهای اصیل طرفدار طبقه‌ی کارگر امکان‌پذیر است. بنظر ما کنار گذاشتن ملاحظات فرقه‌ای و گروهی و مبارزه با بقایای رسوبات ناشی از زخمهای گذشته در روابط میان سازمانهای مختلف، شرط مهمی برای تحقق این هدف می‌باشد.

ما در نظرات و موضعگیری‌های گردانهای مارکسیست - لنینیست ایران نظیر سازمان فدائیان خلق ایران (فدائی)، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر)، سازمان آزادی‌کار، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و بویژه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) جنبه‌های مثبت و بالنده و منطقی می‌بینیم و برآنیم که همه‌ی گردانهای جنبش با برخورد جدی انتقادی و صادقانه به مشی گذشته خود و با تلاش همه‌جانبه جهت تدوین استراتژی و تاکتیک طبقه‌ی کارگر بر انقلاب آتی و بدور از برخوردهای هژمونیستی و تنها از این طریق خواهند توانست خود را به سطح گردان طراز نوین طبقه‌ی کارگر و جزئی از پیشاهنگ آینده‌ی پرولتاریا ارتقا دهند. ما در عین حال بر این باوریم که امر وحدت اقرار مبنائی غیراصولی و بدون مبارزه‌ی ایدئولوژیک و شتاب‌آلوده با انگیزه‌های مصلحت‌گرایانه صورت‌گیرد، زیانهای جدی در آینده بیار خواهدآورد.

در لحظه‌ی فعلی، شرط تامین وحدت پیشاهنگ آتی طبقه‌ی کارگر ایران عبارتست از طرد قطعی و کامل کلیه‌ی مظاهر انحرافی از جمله و بویژه رفرمیسم و اپورتونیسیم.

۶- ما و تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی.

ما تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی بمثابه تئوری انقلابی گذار به سوسیالیسم در حوزه‌ی کشورهای جنبش‌های رهائی‌بخش ملی را یکی از دستاوردهای فوق‌العاده ارزشمند جنبش جهانی کمونیستی در عرصه‌ی تئوری انقلابی می‌بینیم. در پی تحولات ساختاری و سیاسی عظیم و انباشت تجارب توده‌ها در کشورهای واقع در این محدوده انقلابات واقع در این منطقه از لحاظ مضمون اجتماعی بشدت غنی شده و از ایزرو بازنگری نقادانه به تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی از سوی جنبش جهانی کمونیستی بویژه از اواسط دهه‌ی ۷۰، به عنای تئوری و اصلاحات جدی در آن انجامیده و مضمون آنرا تکامل بخشیده‌است. در حال حاضر اصلاحات جدید بنیادی در اسناد برنامه‌ای بسیاری از احزاب برادر گنجانده شده‌است. در نظرات نوین عمدتا مباحثه در نقش و توان خرده‌بورژوازی و سایر نیروهای غیرپرولتری در انقلابات دموکراتیک زبان آور ارزیابی شده و نقش قطعی و بی‌چون و چرای رهبری طبقه‌ی کارگر در آن تاکیدگشته و تعریف دقیق و جامع از دموکراسی انقلابی در انطباق با تحولات نو و با توجه به شرایط مشخص هر کشور امری ضرور تلقی می‌گردد. بنظر ما سمت‌گیری سوسیالیستی مرحله‌ی درهم تنیده‌ای از انقلاب سوسیالیستی است.

ما برآنیم که برداشت حزب توده ایران از تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی، کهنه و رفرمیستی و بدون ارتباط زنده با واقعیات جاری جامعه می‌باشد انطباق کلیشه‌ای این تئوری که خود نیاز به

اصلاحات نوین در پرتو تحولات فوق‌الذکر داشت به عدم شکل‌گیری صف مستقل طبقه‌ی کارگر و ست‌گیری و سازماندهی طبقه و توده‌ها جهت کسب انقلابی قدرت بوسیله‌ی پرولتاریا منجر شده‌است. این برداشت و انطباق مکانیکی فرمیستی آن، یکی از وجوه انحراف استراتژیک حزب در جریان انقلاب بهمن ۵۷ و سالهای پس از آن به حساب می‌آید.

ما با ابهام‌گرایی‌ها و مانورهای گمراه‌کننده‌ی ارگان مرکزی حزب^{۴۸} در مورد تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی و تحریف اپورتونیستی آن قاطعانه مقابله می‌کنیم و فرایگیری و انطباق خلاق این تئوری را با تکیه بر آخرین دستاوردهای تئوریک و پراتیک جنبش انقلابی ایران و جهان بر شرایط مشخصی جامعه‌ی ایران، یکی از وظایف مهم گردانهای جنبش می‌دانیم.

۷- هویت ما:

ما بمتابه بخشی از "کادرها و اعضا مبارز حزب توده ایران" که چه قبل و چه در حال حاضر از موجودیت برآمده از "کنفرانس ملی" گسسته‌ایم، خود را، جزئی از نیروهای انقلابی انفصالی از حزب می‌دانیم و مجموعه‌ی این نیروهای انفصالی را با سه محور مشخص می‌شناسیم:

الف - حاملین تجربه‌ی غنی مبارزه با اپورتونیسم راست متشکل

ب - حاملین تجربه‌ی مبارزه درون توده‌ها با نفی انحرافات در این مبارزه.

ج - حاملین درک واقعی از ضرورت هژمونی طبقه‌ی کارگر بر انقلاب ایران در پرتو درک عمیق از نفی دیالکتیکی سیاست فرمیستی که خود مجری آن بوده‌ایم.

- ما ادغام فردی یا گروهی کادرها و اعضا انفصالی به گروههای سیاسی دیگر را تا زمانیکه آلترناتیو جنبش بلوغ لازم را کسب نکرده باشد، در مقطع فعلی زودرس می‌دانیم و درعین حال خود را نظری بی‌طرف در شکل‌گیری این آلترناتیو نمی‌دانیم.

- ما از موضع تفاهم اصولی با نیروهای اصیل مارکسیست - لنینیست برخورد کرده و ضمن همکاری فعال با آنها در عرصه‌ی مبارزه، کلیه‌ی تجارب و انرژی درونی خویش را در راه تدوین استراتژی و تاکتیک و شکل‌گیری نهائی پیشاهنگ سیاسی پرولتاریا بکار خواهیم گرفت.

- شعار مقطعی سازمانی ما در شرایط فعلی عبارتست از "تشکیل کنفرانس سراسری کادرها و اعضا مبارز انفصالی از حزب توده ایران" برای تدوین مبانی فکری و سازمانی مان.

- ما تدوین پلتفرم خویش را موقوف به تشکیل کنفرانس مزبور می‌نمائیم، باینه‌ی ما تنها بیان مختصات عمومی پلتفرم ما می‌باشد.

برد استراتژیک حرکت مستقل ما از سایر گردانهای جنبش کمونیستی تا شکل‌گیری خطوط اساسی وحدت پیشاهنگ سیاسی پرولتاریا می‌باشد و تلاش ما این خواهد بود که در لحظه‌ی بلوغ آلترناتیو جنبش، با پیوستن دسته‌جمعی به آن، نیرو و توان خود را در خدمت ثبوت امر وحدت بناترینیم.

- ما از بررسی نقادانه که از طرف رفقا صورت می‌گیرد و از درس‌هایی که از پراتیک درآینده خواهیم آموخت با اعتماد به نفس بیشتری به وظایف آینده‌ی خود در راه اعتلای جنبش عمل خواهیم کرد.

پایان سخن

ما راه خود را در جریان مبارزه‌ای دشوار و طولانی برگزیده‌ایم. فرد فرد ما بمثابة یک کمونیست بسان هر مبارز انقلابی، همگام با شناخت خویش و نه جلوتر از آن حرکت کرده‌ایم. اگر به نتایج مشترکی رسیده‌ایم، این را باید نتیجه‌ی عینیت اپورتونیسیم راست و بوروکراتیسم تشکیلاتی ضدلنینی در حزب دانست؛ و اگر امروز به حرکت جمعی دست زده‌ایم، این دیگر محصول تبدیل روندهای کمی به کیفی در مقطع تاریخی "کنفرانس ملی" و بن بست کامل مبارزه‌ی درون حزبی سالم و اساساً بن بست تاریخی حزب توده‌ایران است.

مبارزات و کشاکشهای درون حزبی در سازمانهای حزبی ما، در آستانه‌ی تشکیل پلنوم ۱۹ ("کنفرانس ملی") حدت گرفت و شناخت‌های انباشت شده به حرکت جمعی در حوزه‌های حزبی بدل شدند. در حوزه‌ها افشاگریها شد و انتقادات اصولی طرح گشت و این خودبخود به پروسه‌ی شکل‌گیری نقطه نظرات اعضاء مبارز، نیروی عظیمی بخشید. "رهبری" حزب بدون در نظر گرفتن انتقادات اعضاء حوزه‌ها و با زیرپا گذاشتن وعده‌ی خود در رسیدگی به آنها از طریق کمیسیون بررسی شکایات و ارجاع آنها به پلنوم ۱۹، با انتخاب معیارهای غیراصولی و در تعارض با اراده‌ی بخش بزرگی از اعضاء حوزه‌ها، کاروانی را روانه‌ی "کنفرانس ملی" کرد که در اکثریت خود نه می‌خواست و نه می‌توانست بیانگر اراده و نماینده‌ی فکری اعضا سازمانهای حزبی ما باشد.

شناخت عام ما از مسائل فکری و نظری و تشکیلاتی جنبش و در مجموعه‌ی کل حزب با شناخت‌مان از سیر حوادث در سازمان‌های حزبی محلی خویش بمثابة جزئی از کل حزب ترکیب شده و سرانجام ما را به موضع امروزین مان رساند.

ما با شناخت کامل از مجموع شرایط، بدور از احساسات و با درک علمی از واقعیات امروزین جنبش راه خود را از موجودیت برآمده از "کنفرانس ملی" جدایی‌ناپذیریم.

راه ما جدا از راه کمونیستهای اصلی ایران نیست و بی‌تردید راهی است دشوار، طولانی و پرفراز و نشیب. ولی شکی نیست که محتوای حرکت ما عین وحدت بر مبنای اصول مارکسیستی-لنینیستی و انترناسیونالیسم پرولتری است. زیرا وحدت غیراصولی، خود تفرقه می‌باشد.

مابرای حرکت در این راه پرفراز و نشیب، چاره‌ای جز تکیه بر یکدیگر نداریم و از اینرو بعنوان اولین گام، باید زخمهای ناشی از بحران اعتماد درون حزب را که بویژه به تقصیر "رهبران" حزب عمیق‌تر شده، التیام بخشیم.

ما در زندگی و کار خود می‌کوشیم نمونه‌ای از اشتیاق و پایداری در دستیابی به اهداف و فروتنی لنینی و خدمتگزاری به خلق باشیم.

- درود بر طبقه‌ی کارگر قهرمان ایران، پیشاهنگ جنبش انقلابی میهنمان!
- در اهتزاز باد پرچم پرافتخار مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری!
- هرچه توانمندتر باد اردوگاه جهانی سوسیالیسم و در راس آن کشور شوراها
- زنده باد جنبش کمونیستی و کارگری!
- مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا!
- سرنگون باد رژیم ارتجاعی و ضد خلقی جمهوری اسلامی!
- پیش بسوی طرد قطعی کلیه‌ی مظاهر انحرافی راست و "چپ" بویژه اپورتونیسم راست از جنبش کمونیستی ایران!
- پیش بسوی وحدت اصولی گردان‌های مارکسیست - لنینیست ایران!
- پیش بسوی تدارک و تشکیل کنفرانس سراسری کادرها و اعضا مبارز انفصالی از حزب توده ایران،
برای تدوین مبانی فکری و سازمانی خویش!

۱۳۶۵ر۳ر۲۵

۱۹۸۶ر۶ر۱۵